

# عنوان مقاله: تاریخ اولیه داستان لیلی و مجنون در ادبیات عرب



نویسنده: ایگناتی کراچکوفسکی (به زبان عربی)  
ترجمه: احمد شفیعیها (از ترجمه آلمانی هلموت ریتر)  
منبع: معارف ۱۳۶۸ شماره ۱۶ و ۱۷  
صص ۱۶۷-۱۲۰

ایگناتی کراچکوفسکی

## درباره پیدایش اساس موضوع



ویلیام شکسپیر

- تا مدت ها پیش عقیده دنیای غرب درباره موضوع داستانی که شکسپیر آن را جاودانی ساخته است چنین بود: «**داستانی در جهان غم انگیزتر از داستان رومئو و ژولیت نیست**» نبوغ درام نویسی موضوع این داستان را به اوج شهرت رسانید و نسل های بعد نیز بدین اندیشه نیفتادند که شکل جدید درامی بدان دهند. موضوع آن تا عصر حاضر موسیقیدان را مجذوب کرده است و صورت های گوناگون هنری همچون سمفونی، اپرا و حتی باله آن را در خدمت خود گرفته اند.

جهان شرق طبعاً رومئو و ژولیت را نمی شناخت و تنها در سده نوزدهم با آن آشنا گردید، ولی شرق خود داستان غم انگیزی داشت به نام داستان لیلی و مجنون که تقدیر چنین می خواست که سده های بسیاری حیات داشته باشد. این داستان در جریان پیدایش خود شکسپیری نداشت، اما ده ها شاعر بزرگ در میان ملل خاورمیانه را بر انگیخت تا به خلق آثار رمانتیک بپردازند، که حتی تا زمان ما نفوذ آن در آثار شعرا، درام نویسان و موسیقی دانان ملل خاورمیانه منعکس است.



- شهرت لیلی و مجنون در شرق به مراتب بیش از شهرت رومئو و ژولیت غرب است. چه کسی می داند، شاید **نوای «یا لیلی»** که با آغاز شبانگاه در آهنگ های بیشمار کشورهای شرقی عربی نواخته می شود تنها خطاب به شب به مفهوم لغوی کلمه نیست، بلکه یادآور «لیلی» این معشوقه جاودان مجنون نیز هست



- در میانه سده پنجم هجری/یازدهم میلادی، اعراب بدوی به جهانگردان ایرانی، به نام ناصر خسروف حصارکی ویران را در طائف عربستان نشان دادند که لیلی در آن زندگی می کرده است و این جهانگرد به مشاهده ان بی اختیار گفت «قصه ایشان عجیب است»
- هنوز هم به هنگام سفر و گردش در سوریه می توان داستان هایی از اعراب بدوی شنید درباره قیس بن ملوح از قبیله عامر که شیفته لیلی بود و در غم فراق وی در بیابان جان داد.



نظامی گنجوی

- اولین دیوان های بزرگ شعر درباره این دو دلداده را نظامی گنجوی و بعدها امیر علیشیر نوایی سروده است. اعراب دیوان شعری درباره این دو دلداده نمی شناختند و شاید هم به همین دلیل ریشه های اولیه داستان برای ما تا قرن اول مجهول مانده است. در یک نکته تردیدی نیست و آن اینکه منابع داستان به اعراب بر می گردد و آن هم به طوری که در زیر می بینیم به اواخر قرن اول / هفتم مربوط می شود.

ریشه های اولیه داستان برای ما تا  
قرن اول مجهول مانده است



- اینکه اخیرا درباره نوعی داستان شبیه آن در ادبیات خط میخی بایلی ها به همین نام سخن رفته، سوء تفاهمی بیش نیست و داستانی شبیه آن قطعا در خط میخی نیست. بر عکس آنچه تاکنون درباره ادبیات بابلیها و زندگی آنان به ما رسیده موید آن است که با توجه به شرایط آن زمان نمی توانست چنین داستانی در ادبیات بابلی به وجود آید، بلکه تنها در صورت وجود شرایط حقیقی متناسب می توان ظهور موضوع خاصی از داستانی را به صورت قابل قبول اثبات کرد.



اوگنی برتلس، شرق  
شناس دوره شوروی

• وابستگی منظومه های لیلی و مجنون به منابع عربی از مدت ها پیش شناخته شده، ولی مسئله تاکنون به طور دقیق مورد بررسی قرار نگرفته است. برتلس (E.Berteles) اخیرا در این مورد کار کرده است، آن هم در ارتباط با مطالعه آثاری درباره نظامی. و در همین دو دهه اخیر مار (Ju.N.Marr) به مطالعه دیوان عربی مجنون پرداخته است.



• این بررسی ها معمولا محدود به مشخص کردن یک یک قسمت هایی است که در دواوین عربی، عناصر عربی داستان را منعکس کرده اند. به طور کلی این روش درست است و اگر آن را به طور منظم به کار بریم باید بر اساس این یا آن دیوان شعر در تک تک موارد روشن گردد که کدام یک از این عناصر به منابع عربی بر می گردد. نقش عرب شناسان در این موارد نقشی ثانوی است و محققان باید به منابع فارسی یا از یکی این اشعار مراجعه کنند.

- روش دوم این مطلب را به نحو دیگری حل می کند. هدف این روش آن است که داستان متن را در فضای ادبیات عربی روشن کند. به طوری که کارشناسان متخصص، هر بار چه در مورد این داستان و چه در مورد تحلیل هر یک از عناصر محتوایی آن، بتوانند مستقلاً تصمیم بگیرند که کدام یکی از آنها به تنهایی در یک دیوان شعر برایشان قابل اهمیت است. با طرح مساله به این شکل به آن خصلتی مستقل، و به اصطلاح عربی، داده می شود که ان را پیچیده تر هم می کند.

- از نظر ترتیب تاریخی وقایع، مسئله دیگر نمی تواند تنها به منابعی که در نزد اعراب تا زمان نظامی یا نوایی در دست بوده محدود شود، بلکه باید زمان های بعدی را تا زمان نزدیک به ما مورد مطالعه قرار دهد. با وجود این باید باز هم بیشتر به **دوران منتهی به قرن ششم / دوازدهم** تکیه کرد. اگر این وظیفه به جنبه تحلیلی محتوای شعر یعنی تک تک داستان هایی که در سرزمین عربی وجود داشتند محدود گردد، خیلی آسانتر خواهد بود و شاید هم برای فهم هر یک از اشعار و ارتباط آنها با ریشه عربی بودنش کافی باشد. منتهی در این گونه راه حل، تاریخ اولیه داستان چون گذشته مبهم می ماند و درباره زمان و درباره محل پیدایش داستان در ادبیات عرب چیزی نمی توان فهمید.

## منابع اصلی

- شاید پیچیده ترین قسمت عناصر اولیه داستان لیلی و مجنون همان تاریخ اوان پیدایشش باشد، نقص در کمبود منابع نیست، بلکه به آسانی می توان متوجه شد که منابع طبق معمول کاملاً پراکنده است و درباره آنها زیاد کار نشده است.

- استخوان بندی داستان در حدود **نیمه دوم قرن چهارم/دهم** شکل گرفته است و همین قسمت است که الهام بخش تکامل و توسعه بعدی داستان است. ولی این دلیل آن نیست که انسان کلیه منابع بعدی را در تجزیه و تحلیل داستان (عناصر آن)، حتی آن هایی که همزمان نیستند و بلکه قدیمی ترها را نادیده بگیرد. از طرف دیگر همین استخوان بندی **قرن چهارم/دهم** نیز به هیچ وجه یکپارچه نیست، بلکه آش شله قلمکاری است که از مواد مختلف ترکیب شده است و تنها می توان به عنوان تاریخ دوران اولیه داستان، آن هم بعد از تحلیلی کامل و دقیق، از آن استفاده کرد.

• گروهی از این منابع از نظر علمی شناخته شده اند و پاره ای هم هنوز در مورد بررسی قرار نگرفته اند. خواه در زمان خود و خواه به طور اعم، اولین جایگاه را کتب تاریخی ادبی دارند که از میان آنها کتاب الشعر ابن قتیبہ (متوفی ۲۷۶/۸۸۹) و کتاب الاغانی ابوالفرج اصفهانی (متوفی ۳۵۶/۹۶۷) اساس داستان مجنون را پی ریزی کرده اند. با این که بین این دو کتاب در حدود **صد سال** فاصله است اما نه کتاب اول و نه کتاب دوم، چنان که معلوم خواهد شد، به هنگام ضرورت هیچ یک نقش عمده ای برای ما ندارد.

الاغانی ابوالفرج اصفهانی

100

- ابن قتیبه که کتابش چون سایر آثار وی بیشتر برای خوانندگان باسواد به معنی اعم، نه خبرگان نوشته شده است کوشش دارد که طرحی پیوسته، ولی بدون ذکر منابع مشخص به دست دهد. در منابع وی دست برده شده است، ولی از تجزیه و تحلیل قسمت های مربوط چنین مستفاد می شود که به طور کلی منابع همان هایی است که در اغانی آمده و تنها اختلاف در این است که اصفهانی آنها را با مقیاسی وسیعتر و با ذکر دقیق نویسندگان مختلف و مراجع خبر و گاهی هم با ذکر دقیق منابع مکتوب و شفاهی بیان کرده است.

ذکر دقیق منابع مکتوب  
و شفاهی

• بدون کتاب اغانی امکان اینکه بتوانیم تا قرن چهارم/دهم درباره داستان مجنون داوری درستی بکنیم موجود نیست. مسلم است که با این وضع منابع قبلی و ابن قتیبه در درجه دوم اهمیت قرار می گیرند و ارزش مستقل خود را از دست می دهند. مایه تاسف است که این طرف قضیه، یعنی تجزیه و تحلیل منابع سرشار کتاب اغانی تاکنون مورد توجه کامل و دقیق قرار نگرفته است و باید درباره هر یک از موارد جداگانه کار کرد. چاپ جدید کتابخانه مصر قاهره که در شرف بیرون آمدن است، با توجه به نقدی که در آن است، نسبتاً از چاپ های قبلی بهتر است. ولی فهرست های آن که ظاهری آراسته دارد، در واقع کاملاً ناقص است و این کاری که با زحمت انجام شده است باید دوباره تکرار گردد. خواهیم دید تا چه حد تحلیل این منابع برای کتاب اغانی و حتی داستان مجنون ضرورت دارد.

- گروه دوم منابع عربی که به موازات اغانی برای ما دارای اهمیت نسبی است، شامل دسته آثاری است که به جنبه روان شناسی عشق یا داستان زوج های دلدادۀ افسانۀ ای (رمانتیک) اختصاص یافته است. از نظر ترتیب تاریخی وقایع در اینجا منتخبات کتاب الزهره نوشته محمد بن داود ظاهری (متوفی ۲۹۷/۹۰۹) فرزند بنیانگذار شهیر مکتب ظاهری که اخیراً به چاپ رسیده، در درجه اول اهمیت قرار دارد. این کتاب مطالب درست راجع به مجنون کم دارد، ولی در عوض حاوی اقوال زیادی درباره اشعار منسوب به او است و از این نظر که مدت ها قبل از انتشار کتاب اغانی این اشعار جمع آوری شده اهمیت خاصی دارد.

منتخبات کتاب الزهره نوشته  
محمد بن داود ظاهری

- رشته دواوین شعری که ما سراغ داریم و داستان این دو دلداده را بیان می کنند، با کتاب معروف مصارع العشاق ابن سراج (متوفی ۴۱۸/۱۱۰۶) آغاز می شود. وی کتاب اغانی را می شناسد و منابع وی گاهی با منابع آن کتاب پیوند می خورند. گذشته از آن، گاهی انسان دبه منابعی بر می خورد که در کتاب ابوالفرج نیامده است. ولی گاهی مشابهت های گرانبهایی به دست می دهند. این رشته اشعار که متوالیا تا قرن دهم / شانزدهم ادامه می یابد.

• اهمیت زیادی دارد. حتی در دیوان آخرین سراینده بزرگ این نوع اشعار، داود انطاکی نابینا (متوفی ۱۵۹۶/۱۰۰۵)، با کوشش های جالبی در مورد تصحیح متن و جمع آوری انواع اشعار مجنون رو به رو می شویم. این رشته شاعر گاهی با کتاب هایی که مخصوص عشق های صوفیانه است، پیوند می خورند. به زودی مجنون به صورت مظهر عشق آرمانی افلاطونی در می آید و به سرعت در بعضی از محافل جایی در میان نمایندگان عشق صوفیانه برای خود باز می کند. در همان اوان قرن چهارم/ دهم شعاری صوفیانه به وی منسوب می دارند و ابن فارض نماینده شاخص تصوف عربی در قرن هفتم/سیزدهم به طور قطعی وی را در این گروه جای می دهد.

داود انطاکی

• در مقایسه با این دو گروه، اهل لغت و جغرافیدانان و مورخان منابع کمتری به دست می دهند، اما چشم پوشی از آنان به طور کلی چه در دوران اوایل و چه در دوران بعدی درست نیست. اولین لغوی ها برای ما از جهت استنادشان به شعر مجنون قابل توجه اند: مانند مبرد (متوفی ۲۸۵/۱۳۶۳) و شاه (متوفی ۳۲۵/۹۳۶) ابن عبد ربه (متوفی ۳۲۸/۹۳۹) قالی (متوفی ۶۳۶/۱۲۳۹) و ابوالمحاسن (متوفی در حدود ۸۷۰ / ۱۴۶۵) نخستین منابعی بودند که ادبیات اروپایی از راه آنها با مجنون آشنا شد. لغوی های بعدی چون عبدالقادر بغدادی (متوفی ۱۰۹۳/۱۶۸۲) را هم نباید از یاد برد. وی در کتاب خزانه الادب، هم اخباری از منابعی که برای ما ناشناخته است آورده و هم نظریات انتقادی درباره منابعی که برای ما شناخته شده است.

مبرد، و شاه، ابن عبد ربه، قالی،  
ابوالمحاسن

- شاید تصور شود که همه آنها از این دسته نیستند، بلکه در وهله اول ابن رسالات عربی بودند که به داستان مجنون پرداختند، ولی توجه بیشتر به مطالب این نظر را تایید نمی کند امکان دارد که اگر ما کتاب هایی را که قبلا درباره مجنون نوشته شده است. کتابهایی که ابوالفرج اصفهانی در اغانی و ابن ندیم که معاصر او بوده در فهرست بدان ها استناد می کنند... در دست می داشتیم، وضع طوری دیگر می بود ولی از این آثار جز اسم چیزی برای ما معلوم نیست

- تنها رساله ای که به دست ما رسیده است کتاب قصه مجنون نوشته ابوبکر والبی است کگه در شرق شهرت زیادی دارد و چاپ های متعددی یافته است. بعد از داین کتاب موضوع مسکوت می ماند تا دوران جدید که آشنایی با مجنون نه تنها در کشورهای عربی زبان بلکه در ایران آغاز می گردد. نسخه های خطی متعددی شاهد این مطلب است و گاهی هم نسخه های خطی که بین السطور به فارسی ترجمه شده است. متاسفانه کیفیت محتوای این روایات به دلیلی برای تردید به دست نمی دهد.

ابوبکر والبی

- و تنی چند از محدثان را ذکر می کند که دارای ایننام بوده اند. شاید هم ابوبکر که در پاره ای از چاپ ها و نسخه های خطی به عنوان امام آمده، و دلیل بر این است که وی در علوم شرعی تبحر داشته، جزو این گروه باشد، سمعانی نامی از وی نمی برد، اما چون روایات وی بوی آشنایی با کتاب اغانی را می دهد. نباید قاعدتا قبل از قرن پنجم/ یازدهم زندگی کرده باشد. نظامی گنجوی می بایستی با بعضی از روایات وی آشنایی داشته باشد و اگر چنین است، پس تصنیف این روایات بین قرن پنجم و ششم/ یازدهم و دوازدهم محدود می شود.

- تنها استنادی که من از ابوبکر والبی می شناسم در کتاب مصارع العشاق سراج است، ولی در آنجا هم سوء تفاهمی موجود است که والبی به عنوان معاصر قدیمتر لغوی مشهور، ابو عمرو شیبانی آمده که در حدود ۲۰۶ / ۸۲۱ وفات یافته (تاریخ ادبیات عرب، ج ۱، ص ۱۱۹، شماره ۵: دایره المعارف اسلام (آلمانی) ج ۳ ص ۲۹۲-۲۹۱) سراسر روایت والبی پیش از آنکه به روشن شدن داستان مجنون عرب کمک کند. بی توجهی کامل و در هم برهمی را نشان می دهد. مثلاً وی را به سفر بابل می برد و طول عمر وی را تا قرن سوم/ نهم، یعنی دوران خلافت عباسیان، می رساند اشعار را بی پروا به منابع درهم و برهمی می آلود و سبب می شود که اشعار به صورت جعلیات عجیبی و غریبی درآیند.

- علاوه بر کتاب والبی دو رساله دیگر هم به مجنون پرداخته اند که هر کدام تنها با یک نسخه خطی معرفی شده اند و برای تحقیق و مطالعه هنوز در دسترس نیستند، یک نسخه مربوط به راوی پر کاری است که در اواخر قرن نهم / پانزدهم زندگی می کرده و **درباره موضوعات مختلفی از جمله هنر آشپزی** نوشته و نامش یوسف بن الحسن المبردی الحنبلی دمشقی است (متوفی ۹۰۹/۱۵۰۳، تاریخ ادبیات عرب، تحریر دوم ج ۲، ص ۱۳۰ و ملحقات ، ج ۲ ص ۱۳۰=ج ۲ ص ۹۴۷، شماره ۱۸۱)

- عنوان کتاب نزهه المُسامر فی ذکر بعض اخبار مجنون بنی عامر است و تنها به صورت نسخه خطی ناقص در گوتا (Gutta) موجود است و توضیح کوتاه کاتالوگ هم تصویر روشنی از آن به دست نمی دهد. با آشنایی که ما با آثار دیگر یوسف مبردی داریم کار برجسته ای را انتظار داشته باشیم. رساله دوم گمنام و فاقد تاریخ تحریر است و به سه نمونه معروف عشق عذری اختصاص دارد که هر سه همزمان اند، به اسامی جمیل و دو نفر به نام قیس، قیس بن ملوح مجنون و دیگری قیس بن ذریح (تاریخ ادبیات عرب، ملحقات، ج ۱ ص ۸۲-۸۳)

نزهه المُسامر فی ذکر بعض اخبار  
مجنون بنی عامر



دانشگاه کمبریج

- عنوان رساله احسن ما یمیل بن اخبار القیسین و جمیل و مقدمه منظوم آن به سبک معمولی نشان می دهد که متعلق به دوران انحطاط ادبی است. شاید هم از نظر زمان کمی دیرتر از رساله مبردی باشد. این نسخه هم مانند اولی تنها با یک نسخه خطی کیمبریج شناخته شده است، شکی نیست که با مقایسه کامل و منظم رساله عربی لیلی و مجنون غیر ممکن خواهد بود که این نسخه های خطی را هم به حساب آورد. از نظر وظیفه ای که در اینجا مطرح است روی هم رفته منابعی که چاپ شده و در بالا هم درباره آنها توضیح داده شد کافی است.

## مسئله تاریخیت مجنون در منابع عربی

- تنوع و وفور این منابع سبب می شود که درباره تاریخیت مجنون نتوان تصمیم گرفت، یعنی در واقع باعث پریشانی آن شده است، انسان با چنان تصاویر رنگارنگی روبه رو می شود که در اولین برخورد به شک و تردید می افتد. سعی می کنیم از این جنبه (مسئله تاریخیت مجنون) تا آنجا که امکان دارد، قدیمی ترین شواهد را که بیشتر در کتاب اغانی آمده است، با مقایسه با منابع شبیه آن، مورد مطالعه قرار دهیم:

- ایوب بن عبایه یکی از کسانی که اشعار دوران بنی امیه را جمع آوری می کرده و معاصر جمیل، و **همسن و سال مجنون** بوده است، در دوران حیاتش با او برخورد کرده است اغانی، چاپ اول، ج ۷، ص ۱۰۹) او می گوید: «من در میان **قبیله عامر** خانواده به خانواده در جست و جوی مجنون عامری بر آمدم و کسی را نیافتم که او بشناسد(اغانی، ج ۲، ص ۷-۸)



روایت اشعار دیوانگان

• ولی در جای دیگر با احتیاط می گوید که شخص دیگری برای او تعریف کرده که از قبیله عامر تحقیق کرده است (اغانی، ج ۹ ص ۲-۳) در همین زمینه، ولی با توضیحات جالبتری، عیسی بن داب که در اوایل حکومت سلسله عباسی در سال ۱۷۱ / ۸۷۸ وفات یافته می آورد که من از مردی از قبیله عامر پرسیدم: مجنون را می شناسی و می توانی ابیاتی از اشعار او را بخوانی؟ پاسخ داد «روایت اشعار عقلا قحط است که حالا به روایت اشعار دیوانگان پردازم؟ اشعار دیوانگان زیاد است» گفتم: منظور دیوانگان نیست، بلکه مجنون از قبیله عامر است که کشته عشق است» .

- جواب داد: «هیئات، بنی عامر دلی سخت تر از آن دارند که بدین کارها بپردازند. این تنها در میان یمنیها می تواند اتفاق افتد که دلی سست و فهم و شعوری اندک و مغزی کوچک دارند، نه در میان قبایل نزار» (آغانی، ج ۲، ص ۲) در این سخنان مرد عامری روابط متشنج اعراب شمالی و جنوبی حتی در این مساله، برای ما روشن می شود. این مطلب به ما کمک می کند که بعضی چیز ها را در داستان مجنون روشن سازیم. چنین بیانی را دیگر نویسندگان نیز درباره قبیله بنی عامر نقل کرده اند. ابویوب مدتی که با داستان «مغنیان» زیاد سر و کار داشته نقل می کند که (آغانی، ج ۲، ص ۸، س ۱۲). از مردی از قبیله عامر سوال کردند: «شما در میان خود مجنون که عشق او را کشته است می شناسید؟» پاسخ داد: «این دروغی بیش نیست، عشق تنها یمنی ها را که دلی سست دارند می کشد»

- طبیعی است که نویسندگان عرب تردید خود را درباره شخص مجنون به اشعار وی منتقل کردند. در اوایل قرن سوم/ نهم این اعرابی (۲۳۱/ ۸۴۴) بنا به نوشته اغانی (ج ۲، ص ۹) می گوید که وی از پاره ای از عامری ها شنیده است که از آنان درباره مجنون سوال کرده اند ولی آنها مجنون را نشناخته اند. آنها اطمینان داده اند که کلیه این اشعار را بدو بسته اند و حتی بعضی هم جلو رفته و ماخذ این اشعار را ذکر کرده اند. مثلاً همان ایوب بن عبایه می گوید (اغانی، ج ۲، ص ۸، س ۶)، جوانی از طایفه بنی مروان عاشق زنی از قبیله خود شد، اشعاری درباره وی سرود و **آنها را به مجنون منسوب کرد.**



- شعر مشهور سوال کرد (اغانی، ج ۲، ص ۱۰) وقتی او نام جمیل را برد. اسحق پاسخ داد: «مردم آن را به نام مجنون روایت می کنند!» ایوب پرسید: «این مجنون کیست؟» وقتی جوابش را شنید گفت: «حقیقت ندارد، من آن را نشنیده ام. این که از مجنون نیست.» در مورد این شعر، ابوبکر عدوی (اغانی، ج ۲، ص ۱۰، س ۱۰) که زیاد هم مشهور نیست، تایید می کند که مجنون را نمی شناسد. قابل درک است که بسیاری از اهل لغت تاریخی بودن مجنون را شدیداً رد کرده اند و آثار او را چون آثار دیگر شبیه به آن دانسته اند.

شبیه

• **اصعمی معروف** (متوفی ۲۱۳/۸۲۸) معاصر ابن کلبی که اغلب در بیابان بوده می گوید (آغانی، ج ۲، ص ۳) «در دنیا دو نفر هستند که به نام مشهورند، مجنون از قبیله عامر و ابن قریه، و این هر دو نام را هم راویان جعل کرده اند» عوانه مشهور نام دیگری هم بدین دو نفر اضافه می کند (آغانی، ج ۲، ص ۹، س ۸): «این سه نفر اساسا وجود خارجی نداشته اند و کسی هم آنها را نشناخته است: «ابن عقب سراینده قصیده ملاحم ابن قریه و مجنون از قبیله عامر». دو تن از آنها از اعراب بدوی، سخنسرای دوران بنی امیه و معلم افسانه ای علی علیه السلام، در حال حاضر مورد بحث ما نیستند، تنها برای ما این مهم است که توجه کنیم که مجنون در ردیف این شخصیت های افسانه ای مورد بحث قرار می گیرد.

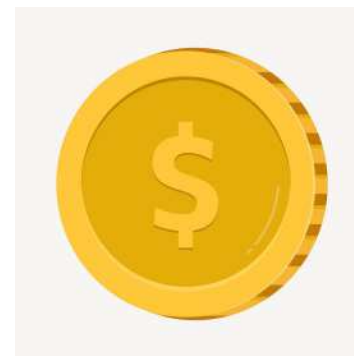
مجنون از قبیله عامر و ابن قریه



جاحظ

• در اواسط قرن سوم/ نهم جاحظ خیلی دقیق و بدون توجه به مسئله نویسنده، از این مطلب یاد می کند (آغانی، ج ۲، ص ۸، س ۹-۱۰):  
«شعری نیست که گوینده ای ناشناس در آن سخن از لیلی بیاورد، و مردم آن را به مجنون نسبت ندهند و هیچ بیتی که در آن سخن از (یک) لبنی باشد، به قیس بن ذریح منسوب نگردانند.» کمی بعد شعر شناس مشهور ابن معتر (متوفی ۲۹۶ / ۹۰۸) چنین بیانی می آورد (طبقات الشعراء چاپ عباس اقبال، ص ۳۴، س ۱۳-۱۴): «مردم ساده و احمق اصرار دارند که اشعاری را که دارای معانی ساده است به ابنواس منسوب کنند» این کار را با مجنون هم می کنند: «هر شعری که در آن نامی از لیلی برده شده باشد به مجنون نسبت می دهند.»

- این ها عمده ترین داوریه‌های دوران اولیه است که درباره وجود مجنون، و درستی اشعاری که منسوب بدوست، به عمل آمده. این ها چنان روشن و صریح هستند که به نظر می رسد جایی برای تحقیقات بعدی نمی ماند و باید آنها را تایید کرد ولی واقعیت آن است که اتخاذ تصمیم در این مورد خیلی هم ساده نیست. دلایل عاقلانه ای برای این گونه قضاوت ها در دست است که بعدها مورد استفاده قرار می گیرند، اما بررسی دقیق درباره آنها نشان می دهد که نه می توان همه آنها را سکه نقد دانست و نه آنکه وجود مجنون را با اخلاص پذیرفت.



قبل از هر چیز باید یادآوری کنیم که در مقابل این همه داوری های منفی  
نقریبا همان قدر هم داوریهای مثبت وجود دارد، آن هم، با کمال تعجب به  
نقل از همان نویسندگان

## اصمعی

- با اصمعی شروع می کنیم که گفته است نه مجنونی بوده و نه ابن قریه ای. همین کتاب اغانی در پاره ای استنادات (اغانی، ج ۲ ص ۲، س ۴-۵. جلد ۲، ص ۶، س ۳. ج ۲، ص ۳۳، س ۴) درباره وی توضیحاتی می دهد که واقعا مجنون دیوانه نبوده، بلکه تنها به نوعی سبک مغزی (لوته) گرفتار بوده است. نظیر ابو حی نمیری که شاعر و قهرمان داستان های عامیانه بوده است (در این باره مقایسه کنید با اغانی، ج ۱۵، ص ۶۴-۶۵) به علاوه او به مناسبت دیگری توضیح می دهد (اغانی، ج ۲، ص ۱۴، س ۱۱-۱۲) که این سبک مغزی بر اثر عشقی که به لیلی، زنی از قبیله خود پیدا کرده، عارض او شده است.

- و نام حقیقیش قیس بن معاذ بوده است. او به طور مفصل شرح می دهد (آغانی، ج ۲ ، ص ۶، س ۷ و ص ۷، س ۹) که چگونه از عربی بدوی از قبیله عامر درباره مجنون پرسش کرده است: از سخنان اعرابی چنین بر می آید که کسان بسیاری دارای این نام بوده اند. سپس اعرابی به چند قطعه از اشعار این سه نفر مجانین دوباره استناد می جوید و از ادامه ان خودداری می کند و با این جمله مطلب را خاتمه می دهد: «برای تو همین بس است، به خدا قسم، هر یک از این ها برابر همه عقلای شما هستند»



قیس بن  
معاذ

- البته برای او همیشه اصالت اشعار مسلم نیست، می گوید : (آغانی ، ج ۲، ص ۱۰، س ۱-۲) :  
تعداد اشعاری که به منون منسوب می دارند به مراتب بیش از اشعاری است که وی خود سروده  
است» ملاحظه می شود که در تمام این اشارات بر خلاف آنچه در بالا ذکر شد، وی وجود  
مجنون را انکار نمی کند. ابن داب تصویری نسبتاً اصیل می دهد و از قول یک عامری می گوید  
که او را نمی شناسد. عامری حتی امکان این را که در میان عامریان آدمی چنین ضعیف القلب  
بوده باشد رد می کند.

- در جای دیگری با روایتی از شخص نسبتاً مهمی این داستان را از زبان یک عامری بیان می‌کند (آغانی، ج ۲، ص ۴۴، س ۱۵) که چگونه مجنون با لیلی آشنا می‌شود و چگونه عشق آنان شروع می‌شود. در اینجا باز هم نقش کلبی فریب‌آمیز است در یک جا می‌گوید داستان مجنون را یکی از بنی‌امیه ساخته و در جایی دیگر (آغانی، ج ۲، ص ۵، س ۱-۵) با کمال اطمینان می‌گوید که مجنون، قیس بن ملوح نام داشته و **پدرش قبل از جنون او در گذشته** و او این ابیات را در مرگ پدر سروده است.

قیس بن ملوح

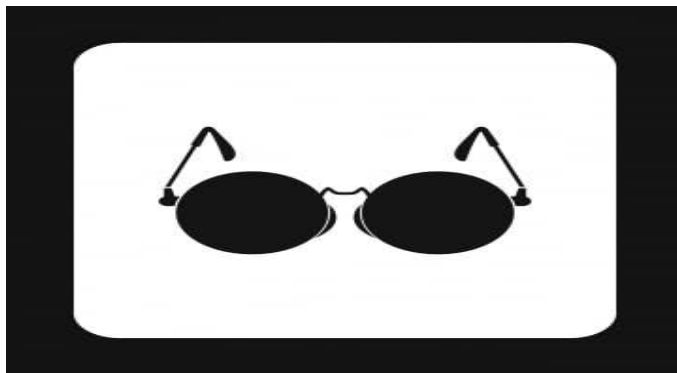
- در این جا هنگامی که انسان سخنان متناقض دانشمندان را در مورد مجنون می بیند این ظن در او برانگیخته می شود که دست کم پاره ای هم وجود او را بدون تردید باور داشته اند. ابو عمر شیبانی (متوفی، حدود ۲۱۳-۲۰۵ / ۸۲۰-۸۲۸، دایره المعارف اسلام، ج ۴، ص ۲۹۱) به یک نفر یمنی اشاره می کند (آغانی، ج ۲، ص ۴، س ۱۶-۱۷) که مجنون را دیده و با ملاقات کرده و نام و نسبش را پرسیده است. همین طور بعد از او یک سوری که به سرزمین قبيله عامر سفر کرده تمام داستان مجنون را بیان می کند (آغانی، ج ۲، ص ۴۱، س ۸-۱۷) البته منابع معتبر **مورخ معروف طبری و مورخ معروف مدائنی** است (متوفی حدود ۲۳۴ / ۸۴۹، تاریخ ادبیات عرب، تحریر دوم، ج ۱، ص ۱۴۶، ملحقات، ج ۱، ص ۲۱۴)

وی شجره نسب مفصلی از مجنون و اساسمی اعقابش را می آورد (آغانی، ج ۲، ص ۳، س ۱۲ و ص ۴، س ۲) و درباره لقبش بر اساس اشعارش سخن می گوید. همین طور یکی از نویسندگان قدیمی «طبقات الشعرا» به نام جمحی (متوفی ۲۳۱ / ۸۴۵) می گوید (آغانی، ج ۲، ص ۳۸، س ۸-۱۰) مجنون دیوانه به معنی کلمه نبوده و حتی مسعودی در کتاب خود (ج ۷، ص ۳۵۵-۳۵۶) داستانی درباره او می آورد. پس دیدیم همان عامریها که وجود چنین ضعیف القلبی را در میان خود ننگ آور می دانستند. در جاهای دیگر به خوبی او را می شناسند. **درباره معاصرانش هم از نوفل بن مساحق مدنی می شنویم که وی را دیده و یا او صحبت کرده است و ظاهراً او را هم وصف می کند** (آغانی، ج ۲، ص ۳، س ۹-۱۰، ص ۱۷، س ۱۶ تا ص ۲۰، س ۸، ص ۶۶، س ۴ تا ص ۶۸، س ۴)



- نکته جالب توجه نقل رقابت قبیله بنی عامر و عذریه‌های مشهور در عشق عذری یا مجنون است. ابراهیم بن سعد زهری یکی از معاصران هارون الرشید (آغانی، ج ۲، ص ۲۳۸، س ۵) می‌گوید که (آغانی، ج ۲، ص ۳۴، س ۲-۴)، روزی مردی از قبیله عذره برای انجام دادن معامله‌ای نزد می‌آید. بحث جالبی درباره عشق و عشاق در می‌گیرد. ابراهیم از آن مرد می‌پرسد: «کدام یک از شما دو قبیله دل نازک‌ترید، شما یا بنی عامر؟»

- مرد عذری پاسخ می دهد: « **ما از همه مردم نازک دلتریم، ولی عامریان با وجود مجنون بر ما پیروز شدند** » این گونه سخنان که شاید مشابه سخنان پاره ای از مردان قبیله عامر درباره سنگدلیشان است ما را به خود مشغول می دارد. اما فعلا این مطلب قابل اهمیت است که یادآوری شود بر خلاف بعضی از اولین رشته سخنان اگر هم گاهی از همان دسته مردم شنیده می شود، به طور کلی همگی وجود مجنون را تایید می کنند. سرانجام بدین نتیجه می رسیم که نظر منفیی که دیگر تکذیب نمی شود، بیشتر از سوی دو نفر نقل شده است: ایوب بن عبابه و عوانه بن حکم، این دو چهره را از نزدیک مورد بررسی قرار می دهیم تا ببینیم سخنان آنان در موارد مربوط چه نقش برجسته ای دارد.



در تاریخ جنگ های اسلامی  
و شعر صاحب نظر بود

• **عوانه، لغوی نابینایی است** که در اوایل حکومت عباسیان یعنی در ۱۴۷/۷۶۴ فوت کرده است. وی از فضلالی مکتب کوفی و در تاریخ جنگ های اسلامی و شعر صاحب نظر بود. از کسانی که مطالب خود را از وی گرفته اند اصعمی، هیشم بن عدی و مدائنی نام برده شده که همگی نویسندگانی برجسته اند. در شرح زندگی عنوانه که یکی از شرح زندگی های معمول دانشمندان آن عصر است دو موضوع است که از نظر ما جالب به نظر می رسد. یکی این که او درباره مآخذ خود دقت کافی مبذول نداشته

- و اصمعی (یاقوت، ج ۶، ص ۹۲، س ۱۰-۱۲) در یک مورد می نویسد که عوانه دو بیت شعر ذکر کرده و در پاسخ اینکه از آن کیست با عصبانیتی ساختگی می گوید: «**من حدیث را به خاطر نفرتم از استاد رها کردم، حالا می بینم که شما در مورد این ابیات هم مرا راحت نمی گذارید**» ذکر دیگری که در این مورد شده کم اهمیت تر از اولی نیست. ابن معتز می گوید (یاقوت، ج ۶، ص ۹۲، س ۸-۱۰) عوانه عثمانی (طرفدار بنی امیه) بود و تاریخ بنی امیه را نوشت. در اثبات این مطلب شاهی در فهرست می بینیم (ص ۹۱، س ۱۸-۱۹)

عوانه عثمانی (طرفدار بنی امیه) بود  
و تاریخ بنی امیه را نوشت

- آنجا که داستان حوادث دوران (سیرت) معاویه و امیه آمده است. این وضع ما را وادار می سازد قدری محتاط باشیم و اگر داستان آن جوانک اموی را به خاطر آوریم که به عقیده عوانه داستان مجنون را نوشته، بنابراین ما را به تامل وادار می دارد که آیا خود وی در تنظیم و به وجود آوردن این داستان افسانه ای اموی سهیم نبوده است؟ قابل توجه است که وقتی قضیه را بشتر بررسی می کنیم به همان انکار وجود مجنون می رسیم که ایوب بن عبایه مطرح کرده است. در مجموعه اشعار دوران بنی امیه خود این مطلب را اقرار می کند که در نقش جوانک اموی خودش موثر بوده است (آغانی، ج ۲، ص ۸، س ۵-۳)

انکار وجود مجنون ایوب بن عبایه مطرح کرده  
است

- ابراهیم منذر خزّامی یکی از منابع تالیف کتاب اغانی از ایوب بن عبّایه روایت می کند که «جوانکی از بنی مروان زنی از همان قبیله را دوست می داشته و اشعاری درباره او سروده و به مجنون منسوب کرده است» این قسمت از خبر را ما قبلاً آوردیم، ولی جمله بسیار مهمی مطلب را بیشتر به درازا می کشاند و آن این است که وی داستان خود را نوشت و اشعاری بدان اضافه کرد و سپس مردم این اشعار را گرفتند و چیزهایی بر آنها افزودند.

ابراهیم منذر خزّامی

بنی مروان

- بدین ترتیب منابع پیدا شدن داستان مجنون برای ما روشن تر می گردد. می بینیم که مطلب در دوران بنی امیه شکل می گیرد، شاید هم در محافلی که به دربار دمشق وابسته بودند، کمی بعد از زمانی که، بر طبق روایات، مجنون زندگی می کرده است.

مطلب در دوران بنی امیه  
شکل می گیرد

- یکی از اولین نویسندگان داستان وجود مجنون را انکار می کند، ولی ما می بینیم که نمی توان نظر او را قطعی تلقی کرد، شاید او تنها آرزومند بود آثار منابع اصلی کتابش را از بین ببرد، از این راه که آن را با یک اموی گمنام مرتبط سازد. یک مطلب باید به طور قطع گفته شود و آن این که دانشمندان عرب اولیه خودشان هم پاسخ واحدی درباره پرسش تاریخی بودن مجنون نداشتند. لذا پاسخ این پرسش را نه در انکار یا تایید آنها بلکه در تحلیل داستان های درباره وی و اشعاری باید جست و جو کرد که بدو منسوب است و شاید هم بیشتر در تحلیل محیطی که به دلایلی می توانیم او را در ارتباط با آن قرار دهیم.

- مطلب را از نام واقعی شاعر آغاز می کنیم. بیشتر منابعی که ذکر کردیم نام او را قیس بن ملوح و گاهی هم مهدی و نام پدرش را ابن معاذ ذکر می کنند(اغانی، ج ۲، ص ۱، س ۸ و ص ۴، س ۱۳) گاهی هم نام شاعر الا فرع ذکر می شود(اغانی، ج ۲، ص ۵، س ۸) و به ندرت بختری بن جعد (اغانی، ج ۲، ص ۵، س ۶).

قیس بن ملوح

بُخْتَری بن جَعْد



• همه این اسامی چهارگانه و سه نوع اسم پدر، همان طوری که منابع مختلف در هر مورد صریحا بیان می کنند، به مجنون مشهور عامری مربوط می شوند. ولی در همین قبیله عامر، علاوه بر او دو مجنون دیگر هم بوده اند: مزاحم بن حارث العقیلی (آغانی، ج ۲، ص ۶، س ۱۱. جدول الفبایی ۶۳۴) که گاهی به عنوان رقیب وی در عشق به لیلی ذکر می شود، و کرنگو (Krenkow) هم اشعار او را جمع آوری کرده است. نام دوم معاذ بن کلیب است (آغانی، ج ۲، ص ۷، س ۱، جدول ۶۳۴) که شهرت کمتری دارد، ولی مطلب در این جا تمام نمی شود.

- با لقب مجنون در سایر قبایل عرب هم شاعر بوده است: لا اقل برای ما سه نام معلوم است: **مجنون شربدی**، **مجنون قشیری**، و **مجنون تیمی** (رجوع کنید به آمدی، ص ۱۸۹-۱۹۰، شماره ۶۵۲-۶۵۴). تنها از یک نظر وضع روشن ست: بدون تردید در این دورانی که مورد نظر ماست، در عربستان چندین شاعر بوده اند که مجنون لقب داشته اند. این صفت «مجنون» در معنی خود بسیار وسیع و با پاره ای از اصطلاحا مترادف است: از تسخیرشدگان (جن زدگان) یا دیوانگان، گرفته تا شوریدگان و حتی گاهی هم «آدم های عجیب و غریب» مفاهیم ما به یک اصطلاح دیگر هم نزدیکتر می شود و آن «الهام شدگان» است که کاملاً به شاعر می خورد.

- استعمال این گونه کلمات در عربستان قدیم معمول بود: می دانیم که حتی حضرت محمد(ص) طبق نص صریح قرآن با دشمنانش که می خواستند این وصف را بدون نسبت دهند، سخت مبارزه می کرد. بنابراین زیاد هم موجه نیست که تنی چند از عامریان اطمینان بدهند که در قبیله آنها تنها یک مجنون بوده است.

- در این مورد ما باید با والبی هم آواز گردیم که در ذکر اختلاف نظر در این که **آیا مجنون های متعددی وجود داشته اند یا تنها دو مجنون بوده اند، نظر اول را تایید کرده است** (قصه مجنون، ص ۲، س ۴) این مطلب روشن می سازد که برای پژوهشگری که می خواهد از میان این مجنون آن مجنونی را انتخاب کند که درست مثال قهرمان معروف عشق افلاطونی بوده چه اندازه مشکل است. با این همه ما کوشش می کنیم در این جهت قدری بیشتر برویم و یا تحلیل و بررسی منابعی که راجع به مجنون مورد نظر ما رسیده، زمان تاریخی و افق جغرافیایی او را تعیین کنیم.

## حدود تاریخی و جغرافیایی داستان هایی که راجع به مجنون آمده است

- تاریخی که درباره فوت مجنون آمده، با توجه به همه مطالبی که تاکنون گفته اند، تقریباً زیاد است، مخصوصاً از سوی اهل لغت و تاریخ نویسانی که لازم می دانستند مطالب جمع آوری شده را به ترتیب تاریخی ذکر کنند. پاره ای از این تاریخ ها را باید نتیجه وهم و پندار دانست. ولی اغلب به دورانی مشخص و نه وسیع اشاره می کنند که به دلایل ما نزدیکند. مشخصانی که ارزش احتمالی بیشتری دارند. **بین سال های ۶۵ / ۵ - ۶۸۴ و ۶۹۹ / ۸۰ است.** اولین تاریخ را ابوالمحاسن مورخ مصری به ما می دهد. او تاریخ ۶۸ / ۸۸ - ۶۸۷ و این تاریخ یاقوت آورده است. کتبی و عینی مورخ می گویند در حدود سال ۸۰ / ۶۹۹ و این تاریخ هم در کتاب بروکلمان آمده است (تاریخ ادبیات عرب، تحریر دوم، ج ۱، ص ۴۳. شماره ۳ و تاریخ اسلام، ص ۸۳۳، شماره ۶۶)

- کتبی در جای دیگری به طور سربسته می گوید: در حدود سال ۸۰ (فی حدود الثمانین. ج ۲، ۱۲۹۹، ص ۱۳۸، س ۷) که از طرف بسیاری از نویسندگان فقط سال ۸۰ ذکر شده است. منابع دیگر به طور اقتباسی می گویند: مثلاً عبدالقادر (خزانه، چاپ دوم، ج ۴، ص ۱۷۳) دوران حیات مجنون را به عصر ابن زبیر نسبت می دهد که مخالف خلیفه بوده است. در مکه یعنی در سال ۷۲ - ۶۱ / ۶۹۲ - ۵۸۰ (دایره المعارف اسلام، ج ۱، ص ۳۴) یکی از نویسندگان معاصر عرب بر اساس منبعی نامشخص سال بعد از ۱۰۰ / ۱۹ - ۷۱۸ را می آورد. ابن نباته حتی این تاریخ را هم قدری عقب تر می برد: «اواخر دوران بنی امیه» یعنی ۷۵۰ / ۱۳۲ (شرح العیون: قصه مجنون، ۱۳۲۱، ص ۲۴۴)



خیرالدین زرکلی، شاعر و  
نویسنده سوری

• اگر نویسنده معاصر عرب، زرکلی به نقل از شذرات الذهب می نویسد که در حدود سال ۱۶۰ / ۷۷۶-۷۷۷ است. نباید آن را جز یک سوء تفاهم تلقی نمود. داستانی از روایت والبی هم تخیلی خلاف تاریخی را بیان می کند. (قصه مجنون ، ص ۲۰، س ۱۳) که بر اساس آن ابوعیسی فرزند هارون الرشید در سفر حج مجنون را دیده است.



- طبری این توضیح را برای ما ضبط کرده است که این سفر در سال ۸۳۳ / ۲۰۷ روی داد (سوم، ص ۱۰۶۶، س ۱۱) نقل این روایت خود دلیل دیگری بر اهمال آورنده این روایت است.

محمد جریر طبری

- باید قبل از همه توجه داشت که روایات مختلفی که درباره داستان مجنون نقل شده به دوران عبدالملک خلیفه و یا حاکم مدینه، مروان، که بعداً خلیفه شد، می‌رسند. عبدالملک مروان در تاریخ ادبیات چهره‌ای چون هارون الرشید که مرکز همه داستان‌ها است ندارد. اگر چیزی بدو منسوب می‌گردد که دلیلی روشن ندارد، نباید در آن علتی افسانه‌ای جست و جو کرد. مروان بین ۸۶-۶۵ / ۶۸۵-۷۰۵ خلافت کرد. مجنون در یکی از ابیات خود مرگ وی را پیش بینی می‌کند. پدرش مروان واقعا در سال‌ها ۵۶-۴۱ / ۶۷۶-۶۶۱ به طور متوالی حاکم مدینه بود و بعد بین سال‌های ۶۴-۶۵ / ۶۸۳-۶۸۵ خلیفه شد.

- بدین ترتیب، این تاریخ ها هم ما را به همان دوره، یعنی **نیمه دوم قرن اول / هفتم** می برد. به نظر من در داستان مجنون دو نفرند که اغلب با هم اشتباه شده اند و به همین جهت هم تاکنون مورد توجه قرار نگرفته بلکه به عنوان افسانه تلقی شده اند. ولی در تاریخی بودن این دو جای تردید نیست، اگرچه یکی از آنان به نام نوفل در جریان تکامل موضوع در زبان های دیگر به صورت نجیب زاده ی افسانه ای درآمدہ است. در روایت عربی هر دو به عنوان مامور خراج امیر مدینه آمده اند که به عنوان مامور اخذ خراج کار می کنند.

- به هنگام سفر برای جمع آوری خراج بین قبایل مجنون، نسبت به سرنوشت مجنون علاقه مند می شوند و سعی می کنند که بدو کمک کنند، ولی توفیق نمی یابند، زیرا کوشش آنها برای اینکه لیلی را به ازدواج با وی راضی کنند به جایی نمی رسد. در وهله اول به نظر می رسد که این تفصیل واقعا افسانه است، ولی تاریخی بودن کامل این هر دو چهره اجازه نمی دهند که بدون تحلیل و بررسی از آنان درگذریم. نام اول این دو شخص به صورت های مختلف روایت شده است: به صورت عمر یا به صورت محمد ولی در هر دو حال به عنوان **فرزند عبدالرحمن بن عوف**. عبدالرحمن یکی از نامی ترین اصحاب حضرت محمد (ص) است که در سال ۶۵۲/۳۱ وفات یافت.

- چه جریان زندگی وی و چه تاریخ وقایعی که آمده است این نظر را کاملاً طبیعی می نمایاند که پسرش در نیمه دوم قرن اول هجری شغل مهمی در دستگاه اداری مدینه داشته است. ما مامور دیگری در دستگاه اداری مدینه بدین نام نداریم، ولی ابن عبد ربّه شخصی را به نام حمید بن عبدالرحمن بن عوف نام می برد که منشی مروان خلیفه اموی(العقد؛ ج ۲، ص ۲۰۷، س ۳۰ و ص ۲۰۸، س ۱۷) بوده است. بعداً وی در سال ۷۱۳/۹۵ وفات یافت (کرونوگرافیا اسلامیکا، ۱۱۶۸، شماره ۴۱). تردیدی نیست که در داستان مجنون از پسری از عبدالرحمن بن عوف یاد می شود، ولی نامش چیست؟ عمر یا محمد یا حمید، چندان مهم نیست و حتی این هم مهم نیست که در زمره فرزندان عبدالرحمن هر سه این اسامی آورده شده باشند(۴۷) در مورد شخص دوم مطلب روشن تر است.



عمر ابن ابی ربیعہ

• نوفل بن مساحق عامری (ولی نه از همان قبیله عامر مجنون) در تمام داستان های منظوم و منثوری که به مجنون منسوب است نقش برجسته ای دارد. به علاوه وی در طبری (دوم، ص ۱۰۸۵، س ۶-۱۰) به عنوان **قاضی مدینه** ذکر شده است که در زمان خلافت عبدالملک مروان به سال ۷۰۳/۸۳ از کار برکنار می شود؛ در یکی از فرهنگ های رجال آمده است که وی در مدینه صدقات جمع اوری می کرده (۴۸) و ظاهرا به شعر علاقه مند بوده است. از او درباره شعر عمر ابن ابی ربیعہ، در مسجد مدینه پرسش می شود (آغانی، ج ۱، ص ۱۱۳، س ۳ و ص ۱۱۴، س ۲=ج ۵، ص ۹۲، س ۱۳ و ص ۹۳، س ۱۱)

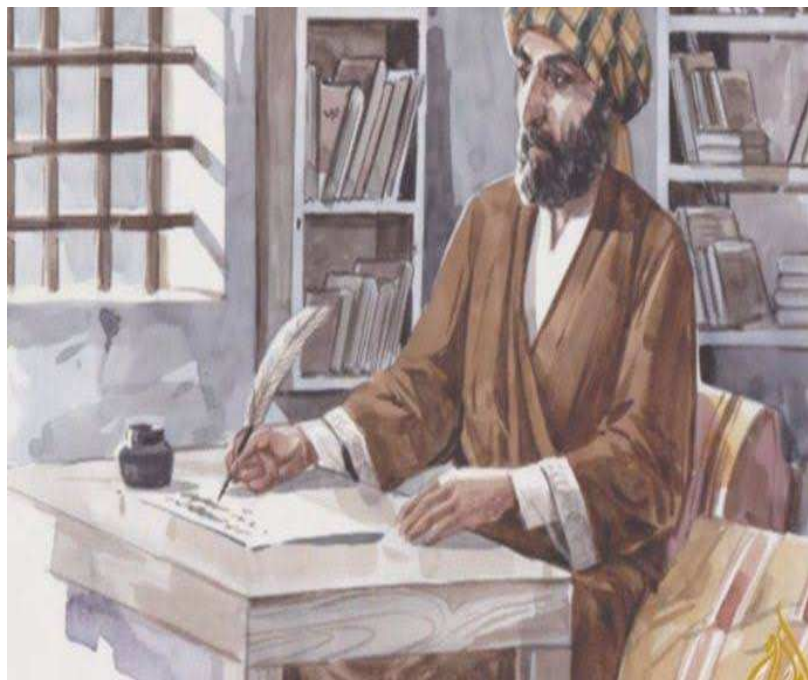


- یا این که داستان وی دقیقا و بدون اختلاف تاریخ وقایع در همین حدود اتفاق افتاده است. به احتمال قوی، ما می توانیم در اشعار منسوب به مجنون و یا داستان هایی که درباره وی نوشته شده است و ما برای درستی آنها دلیل داریم، جای آنها را هم معین کنیم. یکی از حقایقی که همه منابع در آن متفق القولند، این است که مجنون به قبیله عامر و یا **به طور کاملتر به قبیله عامر بن صعصعه** تعلق دارد. این قبیله جزو گروه عشایر بزرگ شمال عربستان به نام «**هوازن**» (مقایسه کنید با مقاله شلايفر (Schleifer) در دایره المعارف اسلام، ج ۱، ص ۳۱۱) است که در آن زمان وحدت نداشتند و وابسته به دسته ای از قبایل کوچک و بزرگ منسوب با هم و یا تابع هم بودند: جشم، ره، مازن، هلال، کلاب، قصیر، نمیر، ربیعہ، عقیل (مقایسه کنید با مقاله رکندورف (Reckendorf) در دایره المعارف اسلام، ج ۱، ص ۳۴۵).

- ناحیه ای که قبیله ی عامر در آن چادر می زدند و ییلاق و قشلاق می کردند ناحیه وسیعی از حجاز و نجد بود که از مغرب به دریای سرخ، از مشرق به یمامه و از جنوب به طایفه ثقفی ها، **میان مکه و طائف** می رسید(مقایسه کنید با مقاله رکندورف در دایره المعارف اسلام، ج ۱ ، ص ۳۴۵)

• به یاد داریم که به روایتی شوهر لیلی از طایفه اخیر بوده است. دانشمندان نسب شناس عرب یکی از نواحی مخصوص قبیله عامر را ناحیه وسیعی در نجد می دانند به نام «ضریه» که ناحیه «حمی ضریه» (مقایسه کنید: ووستنفلد، شماره ۶۴) بدان تعلق دارد. این ناحیه در داستان مجنون هم آمده است (اغانیف ج ۲، ص ۵۶، س ۱۳)

- باید یادآوری کنیم که یاقوت نام آن را در فرهنگ خود آورده و نوشته است که تحت حکومت امیر مدینه بود. بدین ترتیب، پیدا شدن مامور خراج مدینه در این حدود برای ما قابل قبول می شود، یعنی این مطلب غیر ممکن یا غیر قابل نیست. برابری موقع جغرافیایی با نام های جغرافیایی منعکس در اشعار مجنون می تواند دلیل درستی آنها باشد. مثل همیشه باید توضیح والبی را رد کرد که می گوید **اشعار وی نه تنها آکنده از بی نظمی تاریخی، بلکه عدم تطابق جغرافیایی است، به حدی که در اشعار سخن از عراق و بابل و دمشق به میان می آید.** در بعضی از منابع (آغانی، ج ۲، ص ۱۰، س ۵ و ص ۶۹، س ۲) شعری به مجنون نسبت می دهند که در آن «تَیْمَا» {۵۰}، محل مسکونی معروف شمال عربستان بین سوریه و وادی القری (یاقوت، ج ۱، ص ۹۰۷، س ۱۹) ذکر شده است.



• ابن خلکان مورخ مشهور می آورد: «بعضی این شعر را یکی از قصاید مجنون ذکر می کنند، ولی این شعر از او نیست: تَیْمًا محله ای است از عذره» {۵۱} ما این نظر را تایید نمی کنیم، ولی متوجه این معنی می شویم که قبيله عذره مرتبا در اشعار مجنون و افسانه های منسوب به وی وارد می شود. ما بعدا بار دیگر بدین مطلب توجه خاص می کنیم و این به ما کمک خواهد کرد تا قسمتی از تکامل داستان مجنون را روشن کنیم.

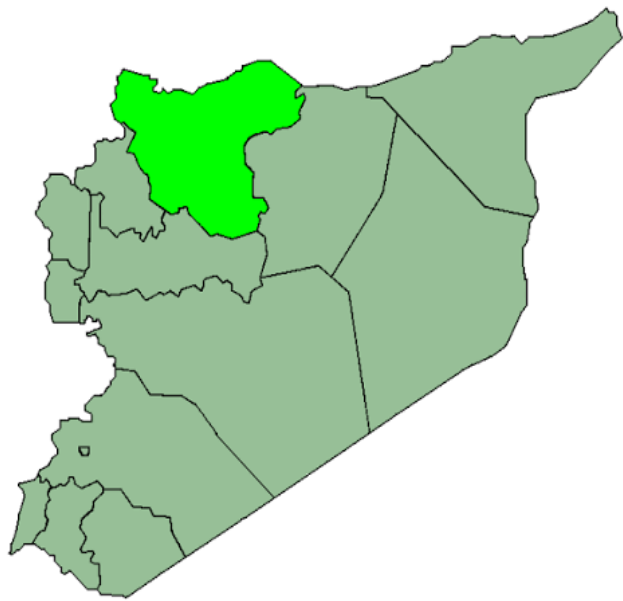
ابن خلکان

• اغانی همچنان مطمئن ترین منابع تحقیق دوران اوایل داستان را در اختیار ما می گذارد. در میان ابیاتی که از مجنون در آن آمده است. در حدود **۴۰ نام جغرافیایی** را می توانیم ثبت کنیم. این تعداد کم نیست، ولی البته باید آنها را مورد بررسی انتقادی قرار داد. بررسی اماکن جغرافیایی در اشعار عرب کار ساده ای نیست. می دانیم که در اشعار قبل از اسلام در «**نسیب قصیده**» یعنی شروع آن که شاعر در آن جزئیات مراحل کوچ قبیله را نشان می دهد، اغلب به موازات علامات واقعی علامات کلیشه مانند و خیالی هم می آیند که از راه آن تشخیص رویدادهای مهم یا همعصران شاعر ممکن می شود.

مراحل کوچ قبیله

- اما نقشه کوچ شاعر را بر اساس آن تهیه کردن به کلی غلط است. در اشعار مجنون این گونه اطلاعات زیاد نیست. او به سبک قدیم شعر نمی گوید و قصاید سنتی نیز در اشعارش نیست. اشعار وی معمولاً عاشقانه است، قطعات کوچکی است که گاهی اصولاً فاقد هر گونه تعیین محل جغرافیایی است و در آنها تنها گاهی از ملی نام برده می شود. موقعیت جغرافیایی را در اغلب موارد می توان با کمک جغرافیدانان عرب مشخص کرد و بیشتر آنها در نجد و اطراف آن قرار دارند، همان حدودی که طبق تشخیص **نسب شناسان** معمولاً در محل سکونت **قبیله عاکر** تمرکز می یابد.

- مثلاً وی در ابیاتش نام «جنینه» را می‌برد (آغانی، ج ۲، ص ۶۱، س ۲) که تپه ای است در نجد نزدیک «ضریه» (یاقوت، ج ۲، ص ۱۳۴، س ۱۲) و مرکز اصلی قبایل عامری است. همچنین کوهی در نزدیکی نجد به نام «البتیل» (آغانی، ج ۲، ص ۲۳، س ۱۲) که بنا به تایید یاقوت (ج ۱، ص ۴۹۱، س ۶) به قبایل عامری مربوط می‌شود. جبل التیبال {۵۲} که طبق یکی از اشعار مجنون (آغانی، ص ۵۳، س ۳) او دوران کودکی را در آن با لیلی گذارنده است هم در نجد قرار دارد (اقوت، ج ۱، ص ۸۸۸، س ۴).



حلب در شمال سوریه

• تقریباً همین نتیجه را هم در مورد سایر اسامی امکان به دست می آوریم. مطالعه دقیق در بعضی از موارد امکان پیدایش سوء تفاهمی را برای ما پیش می آورد که می توانیم آن را روشن کنیم. مصحح معاصر کتاب اغانی در قاهره به ناچار یادآوری می کند که «جوشن» که در یکی از اشعار مجنون آمده (اغانی، ج ۲، ص ۵۷، س ۱) نام کوهی در مغرب حلب است (اغانی، ج ۲، ص ۵۷، س ۱۳) این وضع باعث مشکوک بودن شعر می شود، لذا یاقوت می گوید (ج ۲، ص ۱۵۶، س ۶).

- کوهی به نام «جوشینه» در سرزمین قبایل ضباب نزدیک ضریه در خنجد قرار داشته است. قبیله «ضباب» همسایه نزدیک قبیله عامر (شلایفر، دایره المعارف اسلام، ج ۱، ص ۱۰۰۸) بوده است. و روشن است که شعر از کوه نزدیک حلب یاد نمی کند، بلکه مقصد محل دوم است که با کمی تغییر قابل فهم و ساده و مشخص می شود

- به طور کلی بیشتر نام هایی که در اشعار آمده مربوط به نجد است؛ یک دسته نسبتاً مهم از نام ها هم به اماکن حدود مکه و مدینه، یعنی همان اماکنی اشاره می کند که مربوط به داستان های معروف سفرهای مجنون و پدرش به مکه است که به طور کلی در آنها نیز تردیدی نیست. بدیهی است اماکنی هم هستند که جغرافیدانان یا کاملاً آنها را مشخص نکرده اند و یا اخبار آشفته ای درباره آنها آورده اند.

- این مطلب طبیعی است و در اشعار سایر شاعران هم دیده می شود: کاملاً طبیعی است که گاهی نام های ذکر شده اند که تنها مفهوم محلی داشتند و خارج از مرز یا در نواحی مرزی شناخته نبودند گاه نام های خاصی پیدا می شوند که به سبب شهرت زیاد شناخته بودند، چنانکه در نزد مجنون «شیب تپه شنی» (منعرج اللوا، اغانی، ج ۲ ص ۲۷، س ۲)، یا «نخلستان» (النخل، اغانی، ج ۲، ص ۸۶؛ س ۲) روی هم رفته می توانیم با اطمینان کامل بگوییم که موقع جغرافیایی در اشعاری که ما بر اصالت آنها دلیل داریم مورد تردید نیست. همین طور در مورد امکنه که جغرافی دانان عرب به عنوان **نواحی کوچ نشین عامریان**، که مجنون بدان ها وابسته است، آورده اند.

## ابیات مجنون در اشعار معاصرینش

- اگر بررسی وقایع تاریخی و جغرافیایی هیچ مانعی به وجود نیاورد که ما داستان مجنون را مربوط به اواخر قرن هفتم/هفتم و در نواحی مرکزی عربستان بدانیم، در این صورت یک مسئله مهم که متاسفانه شاید مهم ترین مسئله باشد باقی می ماند که آیا اصولاً اشعار مجنون با تصویر عمومی که شعر عربی آن زمان در محیطی که مجنون بدان تعلق دارد، عرضه می کند، متناسب است؟ خود همین پرسش به اندازه کافی پیچیده است، ولی امروز ما در پاسخ آن نه تنها دلایل کافی در دست داریم، بلکه کارهای اساسی هم در این مورد شده است.

اواخر قرن هفتم/هفتم

- برای ما شعر زمان بنی امیه امروز تقریباً شناخته شده است، نه تنها جریانات اصلی آن در سوریه و بین النهرین، بلکه به خصوص خطوط جدیدی از آن که به عربستان مربوط است. تازه از آغاز قرن بیستم، علم در این مورد زیربنای محکمی یافته است. نسخه اصلی که شوارتس (P.Schwarz) (۱۸۹۳-۱۹۰۹) مبنای تحقیق و تصحیح دیوان شاعر بزرگ مکه، ابن ابی ربیع، قرار داده است در این باره نقش برجسته دارد. مقاله ناچیز من درباره شاعری از قریش (۱۹۱۱) نیز در این مورد بی تاثیر نبوده است



- . در سال های اخیر ( ۱۹۳۷-۱۹۳۹ ) گابریلی ( F. Gabrieli ) سلسله مقالاتی درباره دیوان جمیل سراینده بزرگ اشعار عاشقانه عذری، و شاعر اعراب بدوی، نوشته است که به ما در مطالعه دوباره مجنون کمک بزرگی می کند. این مقالات به ما کمک می کند تا درباره دو جریان شعری عرب که در عربستان آن زمان شهرت داشت و معمولا از هم جدا بودند، داوری کنیم.

فرانچسکو گابریلی، عرب شناس ایتالیایی

شعر عشق واقع  
گرایانه

- در شهرها، به خصوص در مکه و مدینه نوعی شعر حکومت می کرد که امروزه می توانیم آن را شعر عشق واقع گرایانه بنامیم، نتوعی عشق تغییر پذیر و فانی که در قالب آهنگ هایی امیدوار کننده بیان می شود. این گونه شعر گویی به تمام دوران حساس عشق اختصاص داشته و با همه گوناگونی اشکال آن و یک شکل بودن بیان آن، تعبیراتش تخطی ناپذیر است. **وداع و بازگشت، شادی و غم، بی خوابی ها و پیام ها.** محیط اصلی و به وجود آورنده این شعرها اشرافیت بازرگانی شهرهایی بود که با همچنان مرکز معاملات بازرگانی بودند و یا از درآمدهایی که نسل های گذشته در تجارت ذخیره کرده بودند برپا بودند. محافل نزدیک به خوانندگان و نوازندگانی که نه تنها در این شهرها بلکه در تمام قلمرو خلفا آهنگ زندگی سر می دادند بدان ها ارتباط می یافتند و از آنها امرار معاش می کردند.



فردریش روکرت، شاعر آلمانی و  
استاد زبان های شرقی

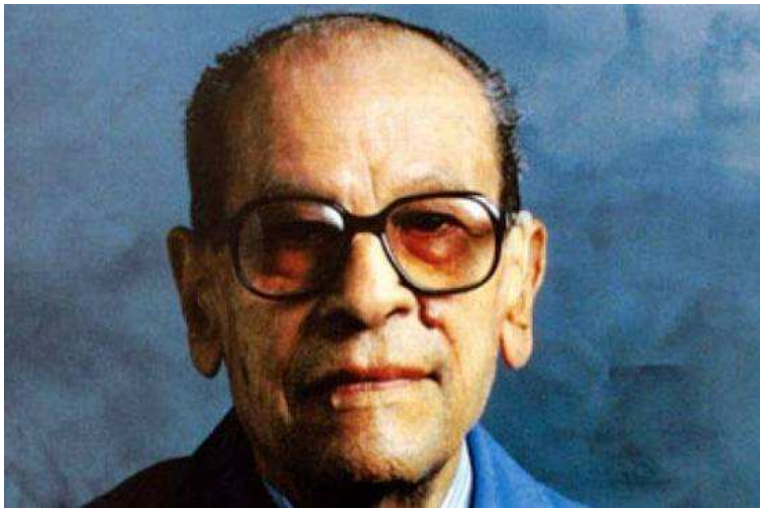
• بیانگر اصلی این نوع شعر هم عمر بن ابی ربیعہ مکی بود که به گفته رویکرت (Ruckert) برجسته ترین سراینده اشعار عاشقانه در میان اعراب است. پاره ای از شعرای کوچک چون احوص، عرجی و ابودھبل هم از او تبعیت کرده اند. همه آنها با مکه و مدینه مستقیماً مربوط نیستند: «**وضاح الیمن**» اصل و نسب خود را از عربستان جنوبی می داند که شاید بدین وسیله یکی از منابع این گونه شعر روشن می شود. همه این شاعران به محیط شهری تعلق دارند و همیشه اشعار آنان واقعیت‌ترین اشعارند که معمولاً به کامروایی می انجامند و بیشتر هم خصلت سرزننده ای دارند.

- مجنون را نمی توان از طریق این گونه اشعار، معرفی کرد، اما به موازات این گونه اشعار در عربستان و در همان زمان و به همان فراوانی، نوع دیگری از شعر در زمینه عشق افلاطونی یا آن طور که اعراب می نامند «عشق عذری» مورد تقدیس است. این نوع شعر در میان قبایل بدوی مرکز شبه جزیره عربستان رایج است و عده ای شاعر ایدئالیست پرورده است که در عین حال عاشق تنها معشوق خویشند. در این نوع عشق ، حتی وقتی هم که عاشق و معشوق با یکدیگر رو به رو می شوند، عاشق ترجیح می دهد که بمیرد ولی معشوق را لمس نکند».



- معمولاً هر دو از عشق ناکام و یا از غصه مرگ معشوق می میرند. قبیله عذره که هاینه (Hiene) و روبینشتاین (Rubinstein) آن را اسرا نامیده اند و از قبایل جنوب عربستان است در این نوع شعر شهرت جاودانی یافته است، تنها سه زوج از مشهورترین دلداگان، عروه و عفراء، قیس و لبنی، جمیل و بثینه به این قبیله تعلق دارند. درباره همه این ها داستان های افسانه ای (رمانتیک) نوشته اند و همه آنها نه تنها در شعر بلکه در تصوف و روان شناسی نقش برجسته ای داشته اند

هاینریش هاینه، شاعر آلمانی



طه حسين

• پاسخ این پرسش حایز اهمیت است که چگونه دو جریان شعر شهری و شعر بدوی درست در آن زمان در عربستان پیدا شد، آن هم به صورت دو جریان جداگانه که هرگز به موازات هم حرکت نکردند. طه حسین دانشمند و منتقد معاصر مصری که در این مورد مقالات بسیاری در جراید نوشته است مسئله را به نحو ساده ای حل کرده است. {۵۴}

- او به حق ثابت می کند که شهرهای حجاز به علت انتقال پایتخت خلافت به دمشق از شرکت در حیات سیاسی محروم شده بودند، خواه از راه تجارت در گذشته و یا از راه جمع آوری غنائم جنگی به هنگام تقسیم بین سران قبایلی که فرزندان آنها در عربستان باقی ماندند، ثروت کلانی به هم زده بودند. آسایش و تکمن به آنها اجازه می داد که از تشفی شهوات خود جلوگیری نکنند. فرهنگی شاد و زنده و عشق های آنها به وجود آمد که شعر و موسیقی در خدمتش بود. به عکس، در دوران اموی وضع قبایل بدوی عرب که سهم عمده یا در لشکرکشی های فاتحانه نداشتند طوری دیگر بود، از جمله آنها **قبایل عامر و عذره** بودند. آنها چون بر خلاف دیگران از خارج برایشان پولی نمی رسید طبعاً نسبت به دیگران در وضع مادی بدتری قرار داشتند. لذا احساس عدم رضایتی در آنها به وجود آمد که به صورت فرهنگ و شعر ناراضیان و عشق ناکام تجلی یافت. این گونه تحلیل ها اگر هم غیر مستدل نباشند تنها قسمتی از مسئله را حل می کنند و برای توضیح آن لازم است که تحقیقی عمیق تر کرد که فعلاً جایش اینجا نیست.

- نباید چنین تصور کرد که این دو جریان شعری، شهری و بدوی، با دیوار نفوذناپذیری از م جدا می شوند. زمان در مقایسه با دوران قبل از اسلام کاملاً تغییر کرده و طبعاً تاثیر این دو جریان در یکدیگر غیرقابل جلوگیری شده بود. لذا ما در اشعار شاعری چون جمیل گاهی قصائد سنتی می یابیم و کثیر، که به سبب اشعاری که به افتخار «**عزه**» سروده بود مورد احترام بود. به سبب اشعاری که در مدح و توصیف خلیفه سروده بود به همان اندازه مشهور شده بود. ولی در هر دو جریان، نوع درستشان به صراحت و روشنی در سه شاعر عذری، یعنی عروه، جمیل و قیس جلوه گر می شود.

عروه، جمیل و قیس

- عشق افلاطونی جز جریان دوم است که اشعار مجنون هم بدان جریان تعلق دارد . اشعار مجنون درست در همان جهتی است که شعر نمایندگان هم عصرش، به طوری که ذکر شد، حرکت می کنند و شاعرانی که نخست از مجنون مشهورتر بودند بعدها شهرتشان تحت الشعاع شهرت او قرار گرفت. تفاوت در کمیت شعر آنها است نه در کیفیت شعر آنها و در کمی یا زیادی مهارت آنها است و در میزان حقیقت داستان هایی است که درباره آنها گفته شده است حتی اگر هم مجنون به عنوان شخصیت تاریخی وجود نمی داشت، باز هم اشعارش در میان اعراب بدوی نیمه دوم قرن اول / هفتم موجودیت می یافت.

نیمه دوم قرن اول / هفتم



• اکنون ما در برابر دو پرسش نسبتاً مشکل قرار داریم: چه عواملی باعث پیدا شدن داستان های لیلی و مجنون در دوران اولیه بودند و چرا محبوبیت آن دو دلداه شهرت سایر زوج های دلداه را تحت الشعاع قرار داد و چرا آن طور که نویسندگان و منتقدین عربی می گویند اشعار منسوب به مجنون به مراتب بیش از آن است که وی سروده است؟

## مضمون اولین داستان راجع به مجنون



- در گذشته های دور داستانی پیوسته و منظم به نام لیلی و مجنون نمی شناسیم. شاید هم چنین داستانی بوده، ولی ما بدان دسترسی نداریم.
- بیهوده نیست که طه حسین، که نسبت به این داستان نظری حاکی از شک دارد به شوخی {۵۶} می گوید که در شش جمله خلاصه می شود: مجنون عاشق لیلی بود به خواستگاریش رفت، جواب رد شنید، لیلی به دیگری داده شد و مجنون عقل خود را از داد و مرد. طه حسین می خواهد با این بیان بفهماند که داستان ساده و بی رنگ بوده و فقرات مبهمی دارد، ولی این دلیل نیست که اساس تاریخی آن را مورد تردید قرار دهیم. **واقعا طه حسین حق دارد**، داستان لیلی و مجنون در سرزمین عربی کمتر از زوج های دلداده ی دیگر اصالت دارد ولی نمی توان گفت که آنها اصولا چهره ای نداشته اند. فقدان تکامل منظم موضوع خاصیتی است که در تمام این گونه داستان ها که بین خود همبستگی ندارند هست و داستان لیلی و مجنون هم از این قاعده مستثنی نیست.

طه حسین

- در مورد آغاز آشنایی لیلی و مجنون دو نوع روایت موجود است. اولی درباره عشق آنها با هم در کودکی است. {۵۸} پایه های اساسی این روایت ظاهرا ابیات مشهور و نغز مجنون است (آغانی، ج ۲، ص ۱۱، س ۱۶-۱۷ و ص ۱۲، س ۸-۹). «من هنگامی دل به لیلی دادم که کوچک و نحیف بود و همبازی های وی هنوز رشد سینه های او را درک نمی کردند. هر دو ما کوچک بودیم و گوساله ها را به صحرا می بردیم، ای کاش ما بزرگ نمی شدیم و گوساله ها رشد نمی کردند!» به سختی می توان لذتی را که از بیان حکایتی در خصوص این بیت به ما دست می دهد پنهان نمود (آغانی، ج ۲، ص ۱۲، س ۷-۱۱)

- بیشتر اشعار مجنون به صورت نغمه های دلنشین معروف شده بودند. یک بار مودن مکه این بیت را از دهان خواننده ای شنید و چنان با علاقه بدان گوش داد که به هنگام اذان به جای «حی علی الصلوه» (بشتابید برای نماز) با صراحت گفت: «**بشتابید به سوی گوساله ها**» و بعد هم به ناگزیر از اهالی مکه برای این کار پوزش طلبید. عشق کودکی مجنون در شعر دیگر تایید می شود که در آن سخن از این است مجنون بعد از تحول روحی خود در سفرهایش با پای پیاده به شمال و جنوب، همیشه «**کوه تو باد**» در نجد باز می گشت که در دامنه آن در کودکی با لیلی گوساله ها را می چرانیدند (آغانی، ج ۲، ص ۵۲، س ۷ و ص ۵۲، س ۸) طبق بیان رشر (Rescher) در خلاصه تاریخ ادبیات

- اما این تنها روایت نیست. به روایتی دیگر، هنگامی که مجنن جوانی ر عنا بود، از زیبایی لیلی با خبر می شود، خود را می آراید و برای دیدار زنی از قبیله عقیل، به نام کریمه، که زنان قبیله معمولاً در نزد او جمع می شدند، می رود.

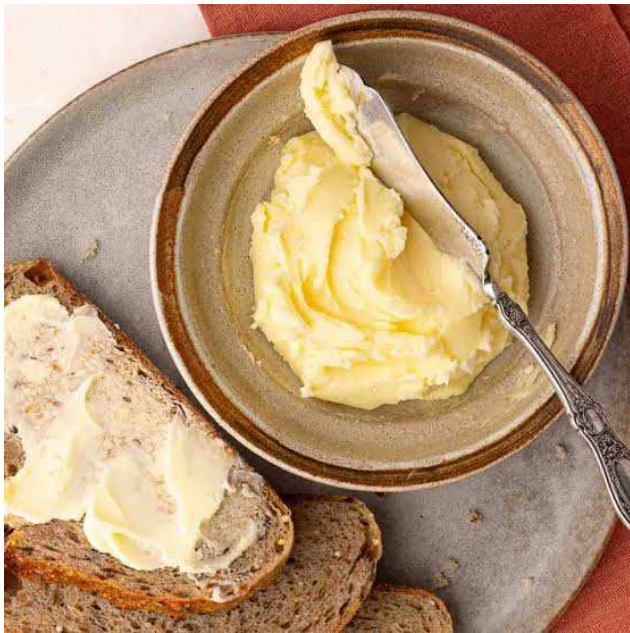


امروالقیس

• برای پذیرایی از زنان، شتر خود را قربانی می کند و به سخن گفتن می پردازد که ادامه آن به روزهای بعد هم می کشد. ناگهان مناضل، رقیب لیلی، از راه می رسد و به عشوه گری می پردازد و با شعری عشق خود درآ به مجنون ابراز می کند. این روایت نیز به صور مختلفی آمده است (آغانتی، ج ۲، ص ۱۲، س ۱۴ تا ص ۱۴، س ۹ و ص ۲۹، س ۸ و ص ۳۱، س ۹ و ص ۴۴، س ۷ و ص ۴۶، س ۱۵) - ابن سراج، ص ۲۴۷-۲۴۹=۴۲۰-۴۲۱ که گاهی به نظر رمی رسد سعی در تفسیر بیشتر شعر است. شخصیت بیشتر به صورت یک دوان ژوان ظاهر می شود. در روایت مربوط به قربانی کردن شتر، می توان انعکاس داستانی معروف از امروالقیس را دید و همه جهات فرعی آن انسان را به یاد ماجراجویی هایی شاعران از نوع ماجراجویی های عمر بن ابی ربیع می اندازد.

- اگر سوء ظن خود را قدری بیشتر کنیم حتی نام ها را هم باید مورد تردید قرار دهیم. «مناضل» اصولاً به معنی کسی است که به جنگ می رود، و نام کریمه هم (به معنی نجیبه و شریفه) اگر به این صورت ذکر شود منظور از ن ماده شتر مجنون استاغانی، ج ۲، ص ۴۴، س ۱۴) در مقام مقایسه می توان به نام شاعری موسوم به «مزاحم» اشاره کرد که در داستانی به عنوان رقیب مجنون آمده است (اغانی، ج ۲، ص ۷، س ۱۰-۱۷)

- و معنی لغئی آن هم «**رقیب**» است. این روایت که کمتر به شخصیت مجنون شبیه است محتملا در دوران به بعد کمتر رواج یافت. ترتیب تاریخی وقایع زندگی مجنون را نمی توان به درستی تنظیم کرد. بدین معنی که وی در آغاز عشق خود اغلب در فکر لیلی بود و شبانه به دیدار او می رفت. زیرا اعراب بدوی **مانعی نمی دیدند** که پسران و دختران جوان با هم دیدار و گفتگو کنند (آغانی، ج ۲، ص ۴۳، س ۵ و ص ۴۴، س ۶؛ رشر، خلاصه تاریخ ادبیات عرب، ج ۱، ص ۲۰۸)



- ظاهراً در این دوران دو داستان نقل شده است که اغلب جنبه های ادبی را منعکس می کنند، یکی این که برای پدر مجنون مهمان می رسد و او فرزندش را پیش پدر لیلی می فرستد تا از او کره قرض کند. پدر لیلی به لیلی می گوید که ظرف مجنون را پر از کره کند. آن دو دلداده چنان غرق در گفت گو می شوند که متوجه لبریز شدن ظرف کره نمی شوند. کره روی زمین می ریزد و در جلوی پایشان چاله درست می کند (آغانی، ج ۲، ص ۳۱، س ۱۳، و ص ۳۲، س ۴: رشر ص ۲۱۲)

- بار دیگر پدر مجنون او را برای آوردن آتش می فرستد. لیلی با تکه کهنه ای آتش را بر می دارد تا در ظرف مجنون بریزد و مجدداً گرم صحبت با وی می شود و هنگامی که کهنه اش آتش می گیرد، مجنون جامه خود را تکه پاره می کند و سرانجام همه آن می سوزد، روایت آتش بعدها دوباره اهمیت پیدا می کند و آن هم هنگامی است که مجنون با شوهر لیلی سرگرم صحبت می شود و در این حال آتش را در دست می گیرد و گوشت دستش می سوزد. طه حسین در این داستان ها می خواهد دلیلی برای اثبات غیر تاریخی بودن مجنون بیابد (حدیث الاربعاء، ج ۲، ص ۲۸).



- این نظر را مشکل می توان قبول کرد، مثل همیشه، در این گونه موارد اعراف شاعرانه حقیقتی را بیان می کند که می توانست تحقق یابد. این نمونه ای است از طرز فکر اعراف. داود انطاکی این گونه داستان ها را به این علت رد می کند که «**به نظر ما اسناد سایر داستان ها چندان مطمئن نیست**» (تزیین الاسواق، ۶۴). همچنین موضوع **هدیه مسواک** از سوی مجنون به لیلی، مربوط به اوایل عشق آنهاست (آغانی، ج ۲، ص ۶۲، س ۴-۶)

- نقش مسواک در آداب و سنن اعراب قبل از اسلام برای ما آشناست، ولی در این جا هم به نظر می آید که این داستان تفسیری ناشیانه از اشعار مجنون باشد. وقتی که از والدین مجنون به وضع پسر خود پی می برند، در اندیشه خواستگاری از لیلی می افتند، ولی پدر لیلی امتناع می کند (آغانی، ج ۲، ص ۶۱، س ۱۱) زیرا مجنون در اشعار خود لیلی را عریان کرده است (آغانی، ج ۲، ص ۲۱، س ۵-۱۲، ص ۴۰، س ۸-۱۲ و ص ۸۸، س ۶-۸، مقایسه کنید با رشر ص ۲۰۹-۲۰۸)

- لذا پدر لیلی به فکر شوهر دادن دخترش می افتد و او را به یکی از اعضای قبیله خود به نام «ورد بن محمد عقیلی» (آغانی، ج ۲، ص ۱۴، س ۱۰ و ص ۱۵، س ۳، و ص ۲۱، س ۱۱) و به روایت دیگر، به مردی از قبیله همسایه «**ثقیف**» می دهد که لیلی را در سفر حج دیده بود (آغانی، ج ۲، ص ۴۷، س ۱، ص ۴۸، س ۹، ص ۴۸، س ۱۲، ص ۵۲، س ۷، ص ۵۷، س ۴، مقایسه کنید با : رشر، ص ۲۰۹). در این نکته نیز اختلاف است: به موجب داستانی لیلی دست رد به سینه بسیاری از مردان قبیله می گذارد ولی در کمال آزادی «ثقفی» را به شوهری انتخاب می کند (آغانی، ج ۲، ص ۵۶، س ۸: رشر، ص ۲۰۹ و توضیح آن را ببینید)

- مجنون، بعد از آنکه به او جواب رد داده می شود، همچنان به دیدار لیلی می شتابد، قبیله به دولت شکایت می کند و دولت او را مجرم می شناسد. پس از آنکه مجنون، بعد از اعلام این رای، در درخواست خود سماجت می ورزد، قبیله تصمیم به کوچ می گیرد(آغانی، ج ۲، ص ۲۶، ص ۲۷، س ۵، رشر، ص ۲۰۹) طه حسین از عتاب دولت به مجنون با تمسخر یاد می کند و تذکر می دهد که **خلیفه کارهایی به مراتب مهم تر از آن داشت که در اندیشه اشعار شاعری دل داده میباشد**(حدیث الاربعاء، ج ۲، ص ۹) لازم نیست که خلیفه خود این کار را کرده باشد. کافی است که یکی از کارمندان دولت مثلاً مامور آن در مدینه این کار را کرده باشد.

- کافی است که یکی از کارمندان دولت مثلاً مامور آن در مدینه این کار را کرده باشد . در تاریخی بودن چنین وقایعی یعنی مجازات کسی به علت سرودن اشعاری خود سرانه برای زنی به خصوص نباید تردید کرد. چنین مجازاتی شامل عمر ابن ابی ربیع و همعصرش عرجی، یا احوص، که **به جزیره دهلکف واقع در دریای احمر، تبعید گردید** نیز شد.

- جنون مجنون شدت می گیرد. پدرش به توصیه اقوام وی را به سفر حج می برد، که در آنجا برای معالجه اش دعا کند. در «منی»، نزدیکی مکه، ندایی به گوش مجنون می رسد که لیلی را می خواند. دوباره دچار حمله می شود و در خانه کعبه به جای دعا برای بهبود حال خود از خدا می خواهد که عشقش را به لیلی شدید تر کند(آغانی، ج ۲، ص ۲۱، س ۱۳، ص ۲۲، س ۹. مقایسه کنید با: رشر، ص ۲۰۹-۲۱۰) در دوران عدم تعادل روحی از خوردن و آشامیدن خودداری می کند و هنگامی که در خانه خود سلامت می یابد آخرین دیدارش با لیلی صورت می گیرد بدین نحو که به درخواست مادرش، شبی لیلی با وی ملاقات می کند(آغانی، ج ۲، ص ۳۵، س ۱۱، ص ۳۶، س ۷، مقایسه کنید با: رشر، ص ۲۱۰ به بعد)



• **بعد از حج جنون وی به آخرین مرحله خود می رسد،** از قبیله فرار می کند و سر به بیابان می گذارد (آغانی، ج ۲، ص ۲۲، س ۹-۱۲). در آنجا در خود فرو ریم رود و با خاک و شن بازی می کند و هنگامی به خود می آید که نام لیلی برده می شود (آغانی، ج ۲، ص ۱۷، س ۱۴-۱۵؛ رشر، ص ۲۱۰) از میان بهایم تنها با آهوان که وی را به یاد لیلی می اندازند مانوس می گردد. آنها را از شکارچیان بازخرد می کند و گرگ هایی را که بدان ها حمله می کنند می راند (آغانی، ج ۲، ص ۷۳، س ۱۵، ص ۷۴، س ۱۴، ص ۸۱، س ۹، ص ۸۲، س ۹، رشر، ص ۲۱۱ به بعد)

• در بادیه به هنگام جنون او، مامورین خراج، عمر بن عبدالرحمن عوف (آغانی، ج ۲، ص ۱۶، س ۱۰، ص ۱۷، س ۱-۱۰) و نوفل بن مساحق (آغانی، ج ۲، ص ۱۷، س ۱۵، ص ۱۸، س ۱۷، ص ۶۶، س ۴، ص ۶۸، س ۴) که تنها از راه تاریخ برای ما شناخته شده اند، او را ملاقات و در یاریش می کشوند، ولی نتیجه نمی گیرند و مجنونی به همان حال می ماند.



ارنست رنان

• در پایان کار مجنون، از زبان پیرمردی که در مجاورت قبیله مره زندگی می کرده است داستانی می شنویم {۵۹} : قسمت اول این داستان یکی از بهترین قطعات روایات پیشین است و بیهوده نیست که مسعودی آن را روایت می کند(مروج، ج ۷، ص ۳۵۵-۳۶۰) و پس از او هم رنان(Renan) در کتب آمیزه ای از تاریخ و سفر(پاریس ۱۸۷۸؛ ص ۲۷۳-۲۷۰) از آن سخن می گوید و نیز بی جهت نیست که طه حسین با تردید فراوان بدان می نگرد(حدیث الاربعاء، ج ۲، ص ۲۸). این کتاب شایسته ترجمه است اگرچه یک داستان ساده نیست، بلکه یک کار ادبی است که علاوه بر آن، چنانکه خواهیم دید، جهت خاصی را تعقیب می کند.

- «شیخی از طایفه ی مره حکایت می کند که در سرزمین قبایل عامر بوده و مجنون را دیده است . می گوید مرا به جایگاه مجنون بردند. در آنجا پدرش که مردی بسیار پیر و برادرش را که در سنین کامل جوانی بود دیدم. احشام زیادی که علامت تمکن بود دیده می شد سراغ مجنون را گرفتم همگی شیون آغاز کردند و پدر پیر گفت: به خدا سوگند او از این یکی و از همه شان محبوب تر و برایم عزیزتر بود. دل در گروی زنی از قبیله خود گذاشت و به خدا قسم این زن مردی همتای او نمی یافت! وقتی که وضع آنها معلوم شد و **موضوع عشق آنها بر سر زبان ها افتاد**، پدر دختر نخواست دخترش را به مجنون بدهد، دختر را به عقد ازدواج دیگری درآورد.

- پسر من شعور خود را از دست داد و دچار آشفتگی روحی شد. از عشق او سر به بیابان گذاشت او را زندانی کردیم، به زنجیر کشیدیم، ولی او شروع کرد به جویدن زبان و لبان خود. ترسیدیم خود را بخورد، ناچار آزادش کردیم. حالا در این بیابان سرگردان و با وحوش محشور و مانوس شده است، روزها غذایش را می برند و در جایی می گذارند که ببند وقتی که آنها دور می شوند، می آید و غذای خود را می خورد. این بود گفتار پیرمرد، و من از او خواستم که مجنون را به من نشان دهد، جوانی از مردم قبیله را به من معرفی کردند که دوست مجنون بود و گفتند: تنها با اوست که رابطه دارد و کسی جز او اشعارش را جمع اوری نمی کند. من نزد او رفتم و خواستم که مرا پیش مجنون ببرد. به من گفت: اگر تو اشعار او را می خواهی، همه اشعاری که تا دیروز سروده است نزد من است، فردا به نزد او می روم.

- اگر چیزی تازه سروده بود برایت می آورم. گفتم: نه، من تنها می خواهم راه را به من نشان بدهی که نزدش بروم. گفت: اگر او از پیش تو فرار کند، از دست من هم خواهد رفت و اشعارش از بین می رود، ولی من اصرار ورزیدم که راه را به من نشان بدهد، گفت: در همین تپه ها او را جستجو کن، وقتی که او را دیدی طوری به وی نزدیک شو که دوستی بدو نزدیک می شود

- و نشان نده که از دیدنش می رمی، چه در این صورت وحشت می کند و چیزی به سوی تو پرتاب می کند، ولی نترس، پیش برو و نشان بده که بدو توجه نداری، فقط گاهگاهی زیر چشمی مواظبش باش. وقتی که دیدی آرام گرفت، شعری عاشقانه بخوان، اگر از اشعار **قیس** **بن ذریح** به یاد داری بخوان، زیرا آنها را دوست دارد. بیرون رفتم و یک شبانه روز تمام در جست و جویش شدم. او را میان شن ها نشسته دیدم، با انگشتان خود روی شن ها خطوطی رسم می کرد. بدون واهمه بدو نزدیک شدم.

- چون حیوانات وحشی از من رمید. پیش خود سنگ هایی انباشته بود، یکی از آنها را برداشت در این حال من بدو پشت کردم، کمی تامل کرد، گویی وحشت کرده است و سعی دارد از جا برخیزد. وقتی که ساکت شدم آرام گرفت و دوباره شروع کرد به خط کشیدن روش شن ها، بدو رو کردم و گفتم: به خدا قسم چه زیبا بود وقتی که قیس بن ذریح می گفت:
- ای غراب البین وای بر تو، به من بگو آنچه را که درباره لبنی می دانی، ت.و آگاهی و اگر تو آنچه را که می دانی به من نگویی، امیدوارم که جز با بال های شکسته پرواز نکنی. برگرد به سوی دشمنان که معشوق تو در میان آنهاست، پرواز کن، چون من که برگرد دلداده ام می گردم».

- آنگاه با چشمان گریان به من نگریست و گفت به خدا قسم که خوب گفته است، اما من از او بهتر شعر می گویم: «شبی که گفتند فردا صبح یا فردا شب قبیله عامر به همراه لیلی کوچ می کند، دل من چون مرغ بارانی شد که به دامافتاده باشد، در آن حال ریسمان گلویش را می فشرد و بالهایش به یکدیگر چسبیده اند»
- کمی او را به حال خود گذاشتم و باز به سویش برگشتم و گفتم: قسم به خدا که قیس بن ذبیح چه خوب گفته است:
- «از بین آنچه روی داده و روی خواهد داد، با گریه اشک های دیدگانم را به پایان می رسانم. گفتند فردا یا فردا شب جدایی روی خواهد داد، جدایی از معشوقی که هنوز جدا نشده ولی از تو جدا خواهد شد- باکی نداشتم که مرگ را از دست های تو بیابم، اما کسی که مردنی است خواهد مرد.»



- در این هنگام او آغاز کرد به گریستن، چنان گریستنی که به خدا قسم پنداشتم که جانش از دست می رود. دیدم که اشک هایش **ماسه های پیش رویش** را خیس کرده است؛ سپس گفت: به روح خداوند قسم خوب گفته است، ولی من از او بهتر می گویم و در شاعری از او بالاترم.

- «و تو به من اجازه دادی به نزدت آیم، با گفتارت مرا اسیر کردی، سخنانی که قوچ بیابان را در دشت اسیر خود می کند. آن گاه از من رمیدی، گویی دیگر حيله ای برایم نماند و آنچه از تو باقی می ماند در دل جا گذاشتی»

• ناگهان آهویی از کنار او رمید؛ از جا جست و به دنبال آهو روان شد، تا جایی که از دید چشمانم پنهان گردید، من رفتم و روز دیگر باز گشتم، به جست و جویش پرداختم، ولی او را دیگر نیافتم،

• زنی که غذای روزانه اش را می آورد رسید، ولی غذا را دست نخورده یافت. روز سوم باز بدان جا رفتم و خانواده اش هم با من آمدند، تمام روز در جست و جویش بودیم، ولی او را نیافتیم، روز چهارم رد پایش را دنبال کردیم، تا او را در میان دره ای روی سنگ ها مرده یافتیم. جسد وی را در خانواده اش برداشتند، غسل دادند و کفن کردند و به خاک سپردند.»

- این داستان دل انگیز که نویسندگان مختلفی آن را روایت کرده اند تنها در قسمت دوم آن روایات مهم دیده می شود که بیشتر با توجه به اشعار منقول از قیس بن ذریح و مجنون انتخاب شده اند. این که چرا این ذریح، یکی از شعرای سه گانه مرعوف شعر عذری، درست در اینجا ظاهر می شود بعدا برای ما قابل فهم تر خواهد شد. همین دلیل در (پیدایش) داستان ملاقات ذریح و مجنون، که مجنون را مامور دیدار لیلی می کند، موثر است (آغانی، ج ۲، ص ۹۳، س ۱۵، ص ۹۴، س ۱۷)

قیس بن ذریح و مجنون

- باید توجه کرد که در قسمت اول داستان تغییرات فاحشی نسبت به سایر قسمت های داستان روی داده است، آنجا که بر اساس اشعار مجنون پدرش قبل از جنون وی فوت شده است (اغانی، ج ۲، ص ۵، س ۵-۱ = ص ۷۰، س ۱۱، ص ۷۲، س ۲). آخرین قسمت این داستان تأسف خوردن همه خانواده در قبیله به حال مجنون و ندامت پدر لیلی است (اغانی، ج ۲، ص ۹۰، س ۱۲، ص ۹۱، س ۳، ص ۹۲، س ۶۱-۱۱) ولی از نظر تاریخ وقایع این مطلب در آخرین قسمت ذکر نشده است.

- شایان توجه است که در میان اشعار منفرد گاهی نیز اشعاری دیده می شوند که چهره ی مجنون در آنها دارای آن مشخصاتی نیست که بعدها جزئی از او به شمار آمدند. در میان این اشعار پاره ای هستند که سنت قبل از اسلام را ادامه می دهند، سنتی که در دوران بنی امیه عجیب نبود، مچون اشعار مجنون درباره رقیبش «مناضل» (آغانی، ج ۲، ص ۱۳، س ۵-۴) یا طنزی که درباره خواستگاران لیلی آمده است (آغانی، ج ۲، ص ۱۴، س ۸، ص ۱۵، س ۲) یا مرثیه او در مرگ پدرش. مشکل بزرگتر این است که گاهی مواردی پیش می آید که با خصلت افلاطونی عشق مجنون مغایرت دارد. از جمله آنها داستان دیدارهای شبانه ی مجنون با لیلی است، هنگامی که شوهر و پدرش به زیارت مکه رفته اند (آغانی، ج ۲، ص ۷۲، س ۱۱-۶). این مطلب در صحبت مجنون با شوهر لیلی بیشتر منعکس است (آغانی، ج ۲، ص ۷۵، س ۶-۱، به خصوص ص ۷۵، س ۵)

- به خصوص، در ابیات طنزآمیزی که برای او سروده است این مطلب را به دو نحو می توان تفسیر کرد: **یا این که** در قدیمی ترین روایت داستان، چهره تاریخی و زنده مجنون آن خطوطی را که بعدها برایش بیگانه شد داشته، **و یا اینکه** داستان های مجنون های دیگری بوده است که اعراب به هنگام حکایت آنها، آنها را با این داستان مخلوط کرده اند.



ابن قتیبه

• این خطوط کاملاً روشن و گاهی به طور ناگهانی در روایات وارد شده‌اند. ابن قتیبه (کتاب الشعر، ص ۳۶۳) می‌گوید (متأسفانه بدن ذکر مآخذ): «از مجنون نسلی در نجد باقی مانده است» نویسندگان دیگری از قرن دهم به نام عسکری (دیوان المعانی، قاهره ۱۳۵۲، ص ۲۸۱) و روایت والبی (قصه مجنون، ص ۶، س ۶) ابیاتی می‌آوردند که به روشنی عمری طولانی برای لیلی و مجنون تصور کرده‌اند: «پسران لیلی و پسران بزرگ شدند، ولی عشق من به لیلی همچنان در دلم باقی است».

• گسترش داستان‌ها در ادوار بعد در جهت‌های مختلف ادامه می‌یابد. گاهی این داستان‌ها با مشخصات واقعی پربار می‌شوند که به اشکال می‌توان دریافت که آیا در دوران جدید ساخته شده‌اند و یا این که بر اثر حوادثی در روایت قبلی مذکور در آغانی نیامده‌اند. مثلاً ذکر بیماری لیلی که در روایت والبی کاملاً بدون اثبات مطلب در عراق اتفاق می‌افتد (قصه مجنون، ص ۱۸، س ۲۳-۹)، یا روایت مرگ وی که با دو پیام سنتی خود تکرار یک کلیشه ادبی کهنه را مجسم می‌کند. بعضی جزئیات روایت شده حقیقی‌ترند و بعدها هم محبوبیتی قابل توجه یافتند، مثلاً داستان معروف پیرزنی که گدایی را به رسن می‌کشد، و مجنون بعداً به جای گدا را می‌گیرد تا به دیدار لیلی نایل گردد (قصه مجنون، ص ۳۰، س ۲۵، و ص ۳۱، س ۲)،

عراق

- و یا داستان دیدارش از زنی هلالی به همین منظور (ابن السراج ، ص ۴۲۲-۴۲۱). بعضی از اشارات روایات قدیم بعدهابه صورت مستقلى درآمدند: مجنون برای معالجه به بابل می رود (قصه مجنون، ص ۷، س ۹-۱۰ و ۱۳-۱۴، ص ۷، ص ۲۸، س ۱) طبق سنت موجود خطابه ای به شعر برای دوتن از اطباء می خواند (قصه مجنون، ص ۳۱، س ۲۲-۲۰). نوه داییش به نام «زیاد» که در کتاب اغانی نقش همسفری ساده را در یکی از سفرهایش دارد (اغانی، جص، ص ۵۱)، در روایت والبی به پسر داییش به نام «زید» بدل می شود که از تعقیب کننده مجنون به صورت مدافع وی در می آید ولی زود می میرد (قصه مجنون، ص ۳۶، س ۱۵، ص ۳۷، س ۸)



- اشعاری که لیلی و مجنون با هم رد و بدل می کنند بعدها به صورت نامه هایی در می آیند که به انحای مختلف فرستاده می شوند (قصه مجنون، ص ۳۹، س ۲۱، ص ۴۰، س ۲۳). یکی از داستان های آهوان از زبان شاعر کثیر نقل می شود که در حضور خلیفه عبدالملک سروده شده است (قصه مجنون، ص ۹، س ۱۰-۴؛ ابن سراج، ص ۲۵۰-۲۵۹) به زودی خواهیم فهمید که چرا درست همین جا این شعر لازم بود. بعد از آنکه مجنون در اشعارش اغلب سخن از آهوان و کبوتران گفته است می بایست به کلاغ هم توجه کند، مانند شاعر معاصرش قیس بن ذریح (قصه مجنون، ص ۱۴، س ۱۱ و ص ۳۲، س ۱) همین طور مرغ سنگ خوار (قطا) (قصه مجنون، ص ۳۳، س ۱۸) که در میان اعراب قدیم محبوبیت داشت، و نیز عقاب (قصه مجنون، ص ۱۹، س ۲۵) و حتی ملخ (قصه مجنون، ص ۱۱، س ۱۲، ص ۱۲، س ۲) و هر چه که در مجموعه های شعر قدیمی عرب حتی برای یک دفعه ذکر، چون صاعقه (قصه مجنون، ص ۱۴، س ۱۴-۱۵).



- واقعا جالب است که گاهی چه چیزهایی جزئی باعث ساخته شدن اشعاری شده اند که آنها را به مجنون نسبت داده اند. در کتاب اغانی صحبت از دیدار مجنون از جوانی در محلی موسوم به چشمه مجنون است (اغانی، ج ۲، ص ۲۳، س ۱). همین کافی است که در روایت والبی اشعاری از مجنون بیاید که به نحوی با چشمه مربوط می شود (قصه مجنون، ص ۱۲، س ۱۱-۳ و س ۲۰).

- در بررسی دقیق جزئیات نظم و نثری که روایات بعدی داستان لیلی و مجنون را ساختند، شاید بتوان در اغلب موارد منبع و مآخذ آنها را پیدا کرد و روزی نوبت به این وظیفه هم خواهد رسید ولی این مطلب نیاز به بررسی های دقیق و زیاد دارد. از نظر ما در این مورد این مهم است که بدانیم روایات اولیه در چه زمانی پیدا شده است و این که آیا امکان تنظیم و ترتیب آنها از نظر ترتیب وقایع تاریخی وجود دارد یا نه. به نظر می رسد که برای این کار هم، ما می توانیم منابع مطمئنی پیدا کنیم که اهمیت آنها از هسته اصلی کارهای شعری مجنون کمتر نیست، ما پیدایش این کارهای شعری را به اواخر قرن اول / هفتم مربوط می دانیم.

اواخر قرن اول / هفتم

## زمان به وجود آمدن داستان مجنون

- اولین اشاره در این مورد را ما از تفصیلی به دست می آوریم که نشان می دهد مجنون در میان دلدادگان نظیر خود به هیچ وجه شهرت خود را به یکباره به دست نیاورده است. برای اثبات این مطلب دلایل کافی در دست داریم و آن هم اشعار شعرای همان دوره و دوره های بعد است که در آنها اسامی زوج های مشهور عشقی که به صورت ضرب المثل درآمدند ذکر شده است، ولی تا مدت ها نام مجنون را در میان آنها نمی یابیم. نخست به همعصرانش نگاه می کنیم . به آسانی می توان فهمید که فهرست اسامی قهرمانان طولانی نیست و تقریباً همه آنها یک شکل هستند.

- از دوران قدیم اسامی مرقض، عبدالله (یا عمرو) بن عجلان نه‌دی و از دوران بنی امیه تنها عروه بن حزام عذری شناخته شده‌اند. یکی از سه شاعر شاخص دوران بنی امیه به نخام جریر به بانویش می‌گوید (تایوان قاهره ۱۳۱۳، ص ۴۶، س ۱۶؛ و شاء، ص ۵۵، س ۱۲)؛ «می‌توانی دلی را شفا بخشی که در گرو تست و رنحی می‌کشد که حتی یکی بار هم عروه از عفراء نکشیده بود؟»
- بار دیگر از زیبارویان محیل سخن می‌گوید و اضافه می‌کند (و شاء، ص ۵۵، س ۱۵. شعر در دیوان نیامده و شکل آن هم تردید آمیز است):
- «ای دل آیا تو را منع نکردم؟ آنان (زنان) مرقش را کشتند و چه بلاها که بر سر عروه بن حزام نیاوردند!»

- در شعر شعرای دیگر نیز همین مجموعه اسامی آمده، و جمیل رییس قبیله عذره می گوید (ابن عساکر، تاریخ، ج ۳، دشمق ۱۳۳۱، ص ۴۰۱=و شاء، ص ۵۶، س ۱۴-۱۶):
- وقتی مرا به خاطر تو ملامت کردند گفتم: این قدر سرزشتم نکنید و اندازه نگه دارید! نه‌دی و رفیقش مرقش پیش از من مردند و غم به سراغ عروه رفت. - و همه آنها از غم عشق جان دادند ولی من از آنها بیشتر در رنجم»

بار دیگر در جای دیگر می گوید(وشاء، ص ۵۵، س ۲۴-۲۵)

«رنجی که من به خاطر او بردم، هیچ مادری در عزای یگانه فرزندش نبرد و نهدی در غم هند ندید و عروه عذری آن قدر رنج نبرد که من بردم، نه کسی قبل از من و نه بعد از من این قدر رنج نبرد»

در اشعار سایر شعرای همعصرش نیز همین اسامی دیده می شوند. کثیر می گوید (دیوان، تصحیح پره(Peres)، ج ۱، ص ۳۱، س ۲۱: وشاء ص ۵۵؛ س ۲۲-۲۱){۶۲}

- وقتی که می آیم می گویند: «آمده است و با هم پیچ پیچ می کنند گویی پیش از من کسی غم عشق را حس نکرده است. عروه رسم عشق را بیش از من شناخت وقتی که به عشق عفراء گرفتار شد و نهدی در عشق هند جان داد»

- همین نظر را در شعری دیگر بیان می کند(وشاء ، ص ۵۵، س ۱۹)

- «عروه و نهدی اگر عشق خود را با عشق من به سعدی مقایسه کنند، عشق مرا افزونتر می یابند»



• این نمونه هایی که از شاعران مختلف آورده شد دلیل بر این است که مجنون در دوران بنی امیه شهرتی نداشته است. مقام اول را در میان قهرمانان داستان های عشقی عروه عذری داشت. اگر به دوران اوایل خلفای عباسی برگردیم، با هم همین وضع را می بینیم؛ به فهرست اسامی عاشقان به طور چشمگیری افزوده شده است، ولی مجنون هنوز جایی در آن میان ندارد. فهرست کامل اسامی دلدادگان را مروان بن ابی حفصه (متوفی ۱۸۱/۷۹۷؛ مبرد، کامل، ص ۴۱۶، س ۱۱-۴؛ وشاء، ص ۵۶، س ۵-۳) در اختیار ما می گذارد:

مروان بن ابی حفصه



عباس ابن احنف

- «مدت ها است که زنان زیبا با چشمان خود ما را می کشند بدون آنکه برای کشتگان خود خون بها بدهند. آنها عروه را نابود کردند و پیش از وی مرقش و نهدی را کشته بر جای گذاشتند. ابوذویب را دیوانه و کثیر و جمیل را مقتول ساختند». عباس ابن احنف (متوفی ۸۱۳/۱۸۹) یکی از برجسته ترین خوانندگان اشعار عشقی در این دوران اشعاری به جا گذارده است که نمونه های مناسبی هستند:
- «بدان که نه جمیل بیش از من به یقین عاشق شد- و نه عروه دلباخته کشته شد- نه پیش از من مرقش وقتی که به اسماء دل باخت» (دویان، استانبول، ۱۲۹۸، ص ۲-۳). «و منی به او همان گفتم که کثیر به عزه گفت، وقتی که عزه به او پشت کرد و رفت» (دیوان، ص ۳۷).

- جالب است که ابن احنف یک بار برای همین مقایسه نام قهرمانان عشقی را می آورد تا آنها را با «فوز» معشوقه خود مقایسه کند (دیوان، ص ۱۲۲، س ۱): «و فوز چون لیلی الاخیلیله است در عشق و اگر مانند آنها نباشد همچون لبنی و یا خفراء و یا جمل است» باز هم می بینم که در این جا از عفراء معشوقه عروه نام برده می شود و از لبنی معشوقه قیس بن ذریح و مرثیه های توبه بن الخمیر در مرگ لیلی، ولی نه لیلی معشوقه مجنون. همچنین در نیمه دوم قرن نهم، وقتی که بحتری (متوفی ۲۸۴/۸۹۷) از عشق خود صحبت می کند (دیوان، ج ۱، ۱۹۱۱، ص ۱۷۹؛ انطاکی، ۷۶)، به این مقایسه مشهور بر می خوریم: «عشقی که نه مانند آن را جمیل به بشینه یافت و نه عمرو بن عجلان به هند»

- اینکه از مجنون یاد نشده است نمی تواند تصادفی باشد مخصوصا چون همین تصویر را ما در آثار تاریخی - ادبی، که در اواسط قرن ۱۳/۱۹ شروع به نشو و نما می کنند، می بینیم. در منتخبات الحماسه ابوتمام (متوفی حدود ۸۴۶/۲۳۱) از مجنون یاد نمی شود، در حالی که در این کتاب از شاعرانی در این مایه یاد می شود، چون جمیل، کثیر، نصیب که ابوصخر و الصمه گاهی در ضمن نقل داستان مجنون از آنها یاد کرده بودند. در رسالاتی هم که در روزگاران قدیم درباره طبقات شعرا تالیف شده است مانند طبقات الشعراء جمحی (متوفی ۸۴۶/۲۳۱) از نام مجنون خبری نیست، در حالی که در همان رسالات هم مطالبی درباره **جمیل**، **کثیر**، **نصیب** و **احوص** آمده است {۶۳}

منتخبات الحماسه ابوتمام

- اگر پیدایش هسته مرکزی شعر مجنون را به دوران بنی امیه نسبت دهیم- که به عقیده من در صحت این انتساب نباید تردید داشت- بنابراین نیامده اسم مجنون در موارد مختلف، اواسط و قبل از پایان قرن سوم/ نهم بدین جهت بوده است

اواسط و قبل از پایان  
قرن سوم/ نهم

- ما در این مورد شاهد جالبی داریم که شاعری است که در نیمه اول قرن سوم/ نهم زندگی می کرد به نام دعبل خزاعی (متوفی حدود ۲۴۴-۲۲۰ / ۸۶۰-۸۳۵). کتابی به او نسبت داده می شود، که تنها در منابع از آن یاد شده است به نام اخبار الشعراء (تاریخ ادبیات عرب، تحریر دوم، ج ۱، ص ۷۷ و ملحقات، ج ۱، ص ۱۲۱-۱۲۲؛ مقاله شاده (Schadde) در دایره المعارف اسلام، ج ۱، ص ۱۰۱۰-۱۰۰۹).

• وی می گوید {۶۴}:

• در کوفه مردی بود از قبیله اسد که کنیزک یکی از ساکنین کوفه را دوست می داشت عشق آن دو بالا گرفت، او برای کنیزک شعر می گفت و پاره ای از کوفیان می گویند که وی در عشق کنیزک جان بداد. از آن پس کتاب هایی بدو نسبت دادند، همچنان که به جمیل و بشینه، عفراء و عروه، کثیر و عزه، کتاب هایی نسبت داده بودند» {۶۵} . در این جا هم اشاره ای به داستان لیلی و مجنون پیدا نمی کنیم. **مشکل بتوان** این وضع را به حساب نفرت دعبل از اعراب شمالی گذاشت (تاریخ ادبیات عرب، ملحقات، ج ۱، ص ۱۲۱) شاید چنین داستانی اصلا نبوده است یا در مقایسه با سایر داستانها کمتر شهرت داشته است.

- بدین ترتیب کم کم مستقیماً به سوال مربوط به زمان پیدایش و تصنیف این داستان، که بر اساس آنچه تاکنون ذکر شد به هیچ وجه با زمان پیدایش اشعار تطبیق نمی‌کند می‌رسیم. و باز هم آغانی در این مورد دلایل مهمی به ما می‌دهد. از آنچه تاکنون بیان شد، مسلم است که پاره ای از داستان‌ها در زمان بنی‌امیه به نظم در آمده و در اغلب آنها کوشش شده است برای هر شعری تفسیری بیاورند.

- رابطه بین نظم و نثر در داستان لیلی و مجنون درست بر خلاف داستان «هزار و یک شب» است. در «هزار و یکشب» اشعار فقط برای تجسم مطالب داستان می آیند و اگر هم حذف شوند زیانی به متن وارد نمی آورند بر عکس در داستان لیلی و مجنون داستان متشکل از شعر است و شعر است که هسته مرکزی داستان را تشکیل می دهد {۶۶} بدون تردید در دوران بنی امیه جز این گونه داستان ها وجود نداشت؛ تاریخ بنی امیه ای که تمام این داستان در زمان آن به وجود آمده است خود چون داستان لیلی و مجنون به صورت افسانه جلوه می کند.

- صرف نظر از این مطلب مسلماً منابع مکتوبی وجود داشته که نویسندگان کتاب‌های آنها را در قسمت مربوط به مجنون مبنای کار خود قرار داده است و این منابع نسبتاً غنی بوده‌اند. او از پنج نویسنده نام می‌برد (اغانی، ج ۲، ص ۱۱، س ۸-۱۰): «من اخبار مربوط به وی را از روایت خالد بن کلثوم و ابوعمر و شیبانی و ابن داب و هشام بن محمد کلبی و اسحق بن جصاص و سایر راویان نسخه برداری کردم». در میان این نویسندگان تنها نفر آخری برای ما ناشناس است، ولی نقش او از قرار معلوم جزئی است، زیرا تنها یک بار از او یاد شده است (اغانی، ج ۲، ص ۱۲، س ۱۲). خالد و ابن داب که درباره آنها قبلاً مفصل صحبت شد به قرن دوم/هشتم تعلق دارند و دو نفر دیگر، شیبانی و ابن کلبی، از دانشمندان معروف ربع اول قرن سوم/نهم هستند.

- ابوالفرج {اصفهانی} در توصیف داستان مجنون بارها از آنها نقل قول می کند و تذکر می دهد که از اخبار مکتوب بهره برده است {۶۷} صحت این معنی را یکی از مراجع بزرگ خبری که در سال ۹۸۷ / ۳۷۷، یعنی کمی بعد از آغانی نوشته شده است، تایید می کند، منظورم فهرست است . نویسنده فهرست فصلی از کتاب ارزشمند خود را (ص ۳۰۶، س ۸-۱۲) به « اسامی زوج های دلدادهای که در زمان جاهلیت و اسلام عاشق همدیگر بودند و درباره آنها داستان هایی نوشته شده است اختصاص می دهد».

- این فصل با ذکر نام چهار نویسنده عمده شروع می شود که تنها یکی از آنها در منابع اغانی نیامده است، شاید هم به این سبب که او توجهی به مجنون نداشته است. پس از آن به ذکر اسامی دلدادگان معروف می پردازد که ما در میان آنها به نام قهرمان خود در جایی بر می خوریم که حالا برای ما قابل درک است: کتاب مرقش و اسماء، کتاب عمرو بن عجلان و هند، کتاب عروه و عفراء، کتاب جمیل و بشینه، کتاب کثیر و هزع، کتاب قیس و لبنی، کتاب مجنون و لیلی، کتاب توبه و لیلی و غیره.

- اینکه عده نویسندگانی که داستان های لیلی و مجنون را جمع آوری کرده اند زیاد بودند هم از منابع دیگر پیداست. فهرست (ج ۳، ص ۱۲) ضمن بر شمردن کتاب های مورخ مشهور، زبیر بن بکار (متوفی ۸۷۰/۲۵۶)، از کتاب اخبار مجنون هم نام می برد. مورخ مشهور دیگر به نام مدائنی (متوفی حدود ۸۴۹-۸۳۰ / ۲۳۴-۲۱۶) در کتاب خود به نام اخبار عقلاء المجانین قسمتی را به مجنون اختصاص داده است (لوسن (Loosen)، مجله آشورشناسی (ZA)، شماره ۲۷، ۱۹۱، ص ۱۹۴). اغانتی در بخشی که به مجنون اختصاص دارد سخنانی از مدائنی نقل می کند (اغانی، ج ۲، ص ۲، س ۹ و ص ۳، س ۱ و ص ۳۷، س ۱۰) و احتمالاً اغانی از این کتاب استفاده کرده است.
- بر اساس اطلاعات اغانی و فهرست می توانیم دریابیم که در قرن چهارم / دهم درباره مجنون تحولی پیدا شده بود. نوشته های مربوط به مجنون در آن زمان کم کم مورد توجه قرار می گرفتند و این دو دلداده جای خود را در میان زوج های دلداده به تدریج باز می کردند. حتی می توانیم بگوییم در حدود چه زمانی این مطلب آغاز گردید.

- مولف فهرست ضمن برشمردن افسانه های مربوط به عشق میان ادمیان و جنیان می گوید (ص ۳۰۸، س ۹-۱۰): داستان های شبانگاهی (اسمار) و افسانه ها در ایام خلافت خاندان عباسی مخصوصا در زمان مقتدر عباسی طالبان بسیار داشتند. کاتبان («وراقون») کتاب هایی می نوشتند سراسر دروغ («کذبوا»). مقتدر از سال ۲۹۵ / ۹۰۸ تا سال ۳۲۰ / ۹۳۲ خلافت کرد.



مسعودی، مورخ

- این دوران را می توانیم دورانی بنامیم که داستان لیلی و مجنون به طور قطع تثبیت شد و انتشار یافت، و این تقریباً در حدود ۲۰۰ سال بعد از شروع جمع اوری اشعار اوست. این نظر ما را مطلبی که مسعودی می نویسد تایید می کند: مسعودی مورخ روایت می کند که خلیفه مستعین (۲۵۱-۲۴۸ / ۸۶۶-۸۶۲) خود یکی از خبرگان و دوستداران داستان های قدیمی عربی و داستان های دلدادگان بود: در تایید مطالب مسعودی سخنان خلیفه را درباره عروه عذری می آورد (مورج الذهب، ج ۷، ص ۳۵۵-۳۵۱). کمی بعد مسعودی خود داستانی از مجنون بدان می افزاید. ظاهراً در نیمه دوم قرن سوم / نهم قبیله عذره همچنان برای این موضوع مطلب به دست می دادند، در حالی که در اواسط قرن چهار / دهم که مسعودی این را می نوشت مجنون در ردیف دلدادگان قرار گرفته بود. کتاب مشهور و شاء (متوفی ۳۲۵/۹۳۶) موشی جزو فهرست دلدادگان نام مجنون را در ردیف اول آورده و بعد از وی قیس و توبه، کثیر و جمیل، مومل، مرقش و عروه، عمر و دیگران را ذکر کرده است (موشی، ص ۵۴، ص ۳)



اندلس در جنوب اسپانیا

- توجه بدین موضوعات افسانه ای، به خصوص آنها که مربوط به قبایل بدوی است، در ادبیات عرب گویی مرحله به مرحله بالا گرفت. اولین مراحل پیشرفت را در دوران بنی امیه، یعنی اوایل قرن دوم/ هشتم مشاهده می کنیم. در دوران خلفای عباسی، یعنی در شروع قرن سوم/ نهم با اضافه شدن بعضی آثار ادبی سنتی تا عصر هارون الرشید، رشد بیشتری پیدا می کند و در اوایل قرن چهارم/ دهم یعنی تقریباً در دوران مقتدر خلیفه به اوج شهرت می رسد. سپس به تدریج توسعه می یابد و نه تنها در شرق قلمرو خلفا بلکه در غرب قلمرو حکومت خلفا به خصوص در اندلس، با توجه به منابع موجود نضج می گیرد.

- یاقوت در ارشاد می آورد (ج ۳، ص ۵، س ۱۴ و ص ۶، س ۴) که یکی از ادبا به نام «حسن بن رشید» را هنگام قرائت داستان «ربیع و عقیل» که در دوران هارون الرشید نگارش یافته و بنا به اشاره یاقوت «بهترین کتاب در نوع خود بود» در برابر منصور خلیفه (متوفی ۱۰۰۲/۳۹۲) دیده است. همان جا بدین فکر می افتد که داستانی نظیر آن بنویسد، لذا بعد از یک هفته چنین اثری را به مخدمش تقدیم می کند که مورد پسند شاهزاده قرار می گیرد {۶۸}.

• این روش چنان معمول شد که صاعد بغدادی پیشاهنگ فرهنگ عربی شرقی در اندلس در سال ۳۸۰ / ۹۹۰ دو داستان نوشت که مورد توجه بسیار قرار گرفت. نویسنده دیگری «جواس بن قعتل مذحجی وعفراء» شاعران نه چندان مشهوری از دوران بنی امیه را به عنوان قهرمانان داستان خود انتخاب کرد، اما اشعار آنها کمتر آن حالت شاعرانه ای را داشت که در این داستان به آنها نسبت داده شده است. ظاهراً ذخیره دلدادگان معروف تمام شده بود و نویسندگان مجبور شده بودند که به کمتر معروف ها بپردازند. منصور خلیفه به قدری از این داستان خوشش آمد که دستور داد که خواننده ممتازی هر شب آن را برایش بخواند (بلاشر، پیشاهنگ فرهنگ عربی، ص ۲۸). این داستان نمونه ای است از بعضی موارد پیدایش داستان های افسانه ای تا **پایان** **قرن چهارم / دهم.**

- پیشرفت موفقیت آمیز مجنون در قلمرو شرقی حکومت خلفا از این زمان آغاز می شود، و اگر مجنون رقبای خود را به کلی پشت سر نمی گذارد، لاقلاً با آنها در یک ردیف قرار می گیرد و دیگر هیچ گاه فراموش نمی شود. از این نظر بسیار آموزنده است که ابیاتی را که ابن سراج، یکی از مطلعین این نوع اشعار، در قرن پنجم/ یازدهم، هر یک از فصول کتاب خود مصارع العشاق را با بیتی از آنها ختم می کند مورد توجه قرار دهیم.

در قرن پنجم/ یازدهم

- اینک نمونه هایی از آنها:

- «آیا داستان مجنون از قبیله عامر را نخوانده ای و داستان عروه و عفرا، جمیل و قیس و لبنی و دیگران از قبیله عذره که شمار آنها پیش از اینها است؟» (مصارع العشاق، ص ۲۶۰)

- اگر تو یک دلدادۀ بودی، از عشق می مردی، همان گونه که از قبیله بنی عذره عده ای از عشق واقعی مردند، و آنها را فتاده رها کردند...- عشق قیس و لبنی و مجنون بنی عامر را کشت و بسیاری دیگر را به بیماری کشاند- عشق کثیر و جمیل و عروه را به مبارزه طلبید، و عروه را با حوادثی وحشتناک روبه رو ساخت» (همان کتاب، ص ۲۶۸)



• چنانکه می بینیم دیگر مجنون در اینجا تقریباً قبل از همه نام برده می شود و یک قرن بعد، در پرتو شعر نظامی، در ادبیات دیگر به صورت قهرمانی بی رقیب در می آید. همچنین در زمینه عشق عرفانی در این دوران صورت مثالی پیدا می کند. بزرگترین شاعر عرب در این زمینه یعنی ابن فارض (متوفی ۱۲۳۵/۶۶۵) ضمن تصویر عشق های بزرگ می گوید

ابن فارض

- عشق، قیس و لبنی و هر دلداده دیگر چون مجنون و لیلی و کثیر و عزه را دیوانه کرد»  
(نیکلسون، بررسی تصوف اسلامی، کیمبریج، ۱۹۲۱، ص ۲۲۲، شعر ۲۴۳)
- اینکه مجنون تا چه درجه ای به تدریج صعود کرد، روایتی از مورخ شهیر بدرالدین عینی (متوفی ۸۵۵ / ۱۴۵۱) آن را بیان می کند که طبعا از منبع پیشین وی سرچشمه می گیرد.  
{۶۹} (نسخه خطی فرهنگستان علوم، ج ۱، گ ۳۵۹، س ۲۵-۲۲)

- از یکی از عاشقان خدا نقل می کنند که مجنون را پس از مرگ او به خواب می بیند و از او می پرسد: «ای قیس خدا با تو چه کرد؟» مجنون پاسخ می دهد: خداوند مرا عفو کرد و مرا حجت بر عاشقان خدا قرار داد، به روز محشر خداوند آنها را نزد خود می خواند و می گوید: «ای کسانی که داعیه عشق مرا دارید، قیس را ببینید، او موجودی چون خودش را دوست می داشت و بر او آن گذشت که می دانید. آیا در میان شما کسی هست که در راه عشق من فقط اندکی از رنجی را که او تحمل کرد تحمل کرده باشد؟».

- این راهی که مجنون طی قرون متمادی رفته است، از گمنامی تقریباً محض تا اوج شهرت و تا مرحله اسوه کامل عشق عرفانی و افلاطونی، ما را به سوی آخرین سوال می کشاند: «چه چیز باعث شهرت و محبوبیت وی شد، چه حرکتی نخستین بار او را پیش راند تا این را بیپیماید؟

## دلایل محبوبیت مجنون

- ما محیط قبایل بدوی عربستان مرکزی و شمالی را که مجنون و شعر وی بدان تعلق دارند می شناسیم. علاقه بدین گونه اشعار در محافل بنی امیه سوریه زیاد بود، با اینکه در وهله اول مربوط به پیدایش انواع شعر نوع شهری بود. دلیلش هم اشعار یزید و ولید خلفای اموی است که از نوع دوم شعر یعنی شعر شهری است. اما توجه و علاقه تنها بدین نوع شعر نبود، بلکه این توجه و علاقه به شعر بدوی هم که زودتر از داستان های افسانه ای شروع به نشو و نما کردن نمود، سرایت کرد. این گونه ادبیات، یعنی نوع داستان های سرگرمی شبانه (مسامرات) که هنوز به طور کامل شکل نیافته بود، در دربار خلفای دمشق مورد استفاده بود و ما شواهدی برای آن در دست داریم که به دوران خلافت معاویه می رسد.

- ممکن است احتیاجی از این نوع تا اندازه ای زمینه کوشش های نخستین برای جمع آوری و ثبت داستان های لیلی و مجنون فراهم کرد باشد ولی انگیزه اصلی این نبوده است. در این جا دشمنی بین قبایل شمالی و جنوبی، چون بسیاری از نواح دیگر نقش قاطعی دارد که مهر خود را بر تمام تاریخ دوران خلفای امی و اوان دوره عباسی زده است. شرایط مختلفی سبب شده که هر سه شخصیت برجسته عشق افلاطونی اعراب بدوی یعنی عروه و جمیل و قیس بن ذریح، به همان **قبیله جنوبی عذره** تعلق یابند و اعراب شمالی تا مدت ها نتوانند رقبایی از میان خود در برابر آنها علم کنند.

عروه و جمیل و قیس بن ذریح

- عرب بدوی سوار بر شتر است و مصرع دوم آن چون جالینوس با خردش؟» مردم گفتند: «نمی دانیم». وی گفت: «به شما مهلت می دهم (که بیندیشید)» ولی مردم پاسخ دادند: «اگر دو سال هم به ما مهلت دهی ما نمی توانیم آن را دریابیم؛ تو خود آن را برای ما بازگو!» جریر با صدای رسا گفت: «شما، ای در خواب شدگان، وای بر شما، از خواب گران برخیزید!» (شاعر چنین می گوید): این چون یک بدوی سوار بر شتر است. آن گاه نرمی و روشنی عشق بدو غلبه کرد و گفت: «از شما می پرسم آیا عشق کسی را می کشد؟»

• این بیت در همه نسخه های خطی و ترجمه های چاپی موجود است، اما معنی این داستان برای ما وقتی آشکار می شود که متوجه می شویم که این بیت از مجنون نیست، بلکه از جمیل است (ابن قتیبه، کتاب الشعر، ص ۲۶۸، س ۵؛ زهره، ص ۲۱۶، س ۱۶) این داستان به طرق و روایات مختلف بیان می شود که جریر در آن جایی ندارد (مثلا بدیع ابن معتر، تصحیح کراچکوفسکی، ص ۱۴، س ۸-۱۵؛ اغانی ج ۷، ص ۹۱). از این نمونه های آشکار که اشعار جمیل به مجنون نسبت داده شده است بسیار است. در مورد علل خارجیان، نویسندگان اغانی اظهار نظر درستی می کند و تذکر می دهد که بعضی از ابیات در قصیده از مجنون با همان وزن و قافیه آمده ولی بدو تعلق ندارد (اغانی، ج ۷، ص ۹۴، س ۲-۳). نگاه با اندکی بر آشفتگی می گوید: شعر جمیل را تنها مردمی می توانستند به مجنون منسوب گردانند **که نمی دانستند قبیله عذره در کجا زندگی می کند** (اغانی، ج ۷، ص ۹۴).

- کثیر نیز مجنون را در سرودن اشعار عاشقانه از همه برتر می داند. او به یکی از ضیافت های درباری خلیفه عبدالملک فرا خوانده می شود (ابن سراج، ص ۲۶۰-۲۵۹). خلیفه تحت تاثیر کثیر قرار می گیرد و از او می پرسد: «آیا هرگز کسی را دیده ای که عاشقتر از تو باشد؟» شاعر شعری از مجنون رامی خواند و می گوید: «به خدا او از من دلدادہ تر بود، ای امیر المومنین». جهت گیری روایت برای ما روشن است، می خواهد مجنون را از زبان کثیر بستاید. نیازی به گفتن نیست که بسیاری از اشعار کثیر منسوب به مجنون است و گاهی حتی اشعاری به او منسوب دانسته اند که از نظر جغرافیایی و نیز از نظیر وزن شعر نمی توان به او منسوب داشت (قصه مجنون، ص ۳۰، س ۲۲-۲۴ = دیوان، تصحیح پره (Pèrès)، ج ۲، ص ۳۱۳، شماره ۱۶۷)

• از بین تمام شعرای بزرگ قبیله عذره، قیس بن ذریح را خیلی دوست می داشته است (اغانی، ج ۲، ص ۲۹، س ۱۸-۲) ولی در برخوردش با اشعار قبیله مره مدعی می شود که اشعار خودش بهتر است (اغانی، ج ۲، ص ۸۹، س ۱۱، و ص ۹۰، س ۲). داستانی از ملاقات آن دو به نظم آمده است (اغانی، ج ۳، ص ۹۳، س ۱۵، ص ۹۴، س ۱۷) تعداد ابیاتی که از ابن ذریح به مجنون نسبت داده شده است بسیار است (اغانی، ج ۲، ص ۶۴، س ۱۴، و ص ۶۷، س ۱۵، ج ۸، ص ۱۱۵، س ۱۳۰، ص ۱۳۳: قالی، ج ۱، ص ۱۳۶-۱۳۷) که، صرف نظر از جعل آگاهانه، البته تشابه اسمی این دو شاعر و نیز یکسانی قافیه و وزن اشعار آنها در این امر نقش تعیین کننده داشته است (اغانی، ج ۸، ص ۱۲۸) این امکان نیز هست که نام لیلی، معشوق مجنون، به جای نام لبنی، معشوقه قیس آورده شده باشد، **بی انکه وزن شعر را به هم بریزد.**

- با گروه خاص شعرای عذری، دایره کسانی که این خصوصیات را به مجنون منتقل کرده و اشعارشان را به او نسبت داده اند بسته نمی شود. در میان آنها ما هم به پیشقدمان و هم به سادگی به کسانی بر می خوریم که برای آنها عشق اولین و یا مهم ترین جا را اشغال کرده است. فهرست اسامی آنها طولانی است: عمر بن ابی ربیع (اغانی، ج ۱۸، ص ۱۳۳-۱۳۱) احوص (اغانی، ج ۶، ص ۲۵۶، س ۹ = ص ۲۵۷، س ۵)، نصیب (اغانی، ج ۱۵، ص ۹، ج ۱۵، ص ۸۱ و ۹۱: یاقوت، ج ۲، ص ۵۰۸؛ حماسه، شماره ۴۸۹ ترجمه رویگرت)، ابو دهبیل (اغانی، ج ۱۸، ص ۱۳۲) هذیله ابوصخر (ابن قتیبه، ص ۳۵۵)، قیس بن حدادیه (اغانی، ج ۲، ص ۶، س ۵-۵)، توبه بن حمیر (کامل، ص ۴۵۰، س ۱۹-۹)، صمه (اغانی، ج ۲، ص ۶، س ۵-۵)\*، عروه بن اذینه ((ابن قتیبه، ص ۳۶۴، س ۷-۲ = اغانی، ص ۱۶۸) عمرو بن سعید (اغانی، ج ۸، ص ۸۷)، عوام بن عقبه (قالی، ج ۱، ص ۱۳۰)، یحیی بن ابی طالب (قالی، ج ۱، ص ۱۲۱-۱۳۴) عباس ابن احنف (اغانی، ج ۲، ص ۶۳، س ۸ به بعد = دیوان، ص ۱۸) و بسیاری اسامی دیگر. همه آنها نشان می دهند که مجنون اولین قهرمان سراینده عشق است و مسی دیگر قابل مقایسه با وی نیست. مثل همیشه، روایت والبی با کج سلیقگی تمام و با روش کهنه اشعاری را به مجنون نسبت می دهد که در آنها وی برتر از همه قهرمانان افسانه ای و حتی فرشتگان شمرده می شود (قصه مجنون، ص ۲۱، س ۱۱-۶)

• «من به زندگی (زندگی تو؟) سوگند می خورم که حتی جمیل بن معمر آن عشقی را که شبیه عشق من به لیلی باشد در نیافت و نه حتی مسلم و نه قابوس و قیس و عروه، و نه هیچ عرب بیگانه دیگر قبل از من چنین عشقی را درک نکردند. یوسف از توان افتاد و عشقش قلبش را مسخر کرد، داود از عشق در امان نماند، بشر و هندو سعد و وامق و توبه آنها که...؟ عشق نابودشان کرد. هاروت از سوزش عشق در تعب افتاد و ماروت گرفتار این بلای جانکاه شد. -مصطفی هم از عشق در امان نماند، سرور کاینات ابوالقاسم پیغمبر اکرم (ص)»

• این نشان می دهد چگونه طی قرون متمادی دیوان مجنون به آفتگی کشیده شده است و با آن تمام داستان او از این گونه نمونه ها در اشعار وی زیاد است، من تنها به ذکر کیی از آنها می پردازم که وقعا تکان دهنده است. در میان اشعار معروف مجنون شعری هست در بحر طویل با قافیه «ایه» که بعدها به عنوان «قصیده المونسه» شهرت یافت.

- در منابع قیمیر چون اغانی، شماره ابیات این شعر به پاره های مختلفی تقسیم شده و در حدود ۳۰ بیت است (اغانی، ج ۲، ص ۶۸-۷۰). در نسخه چاپی روایت والبی به حدود ۷۰ بیت (قصه مجنون، ص ۴۵-۴۷) می رسد. در یک نسخه خطی استانبول ۱۷۴ بیت (وشر، گزارش های سمینار زبان های شرقی (MSOS)، ج ۱۴، شماره ۲، قسمت ۱۹۱۱، ص ۱۷۳، شماره ۱۵۰) رکورد تعداد را یک نسخه خطی موسسه خاورشناسی شکسته و ابیات را به ۶۸۶ رسانده است (نسخه خطی اف ف برگ، ۸۰-۵۳ ب).

- ضعف آن از اینجا آشکار می شود که ۱۵ بیت آن به دنبالهم با «**الا یا حمام الایم**» و ۱۰ بیت با «**الا یا حمامی قصر وردان**» و ۱۴ بیت با «**الا یا غراب البین**» و ۱۰ بیت با «**الا ایها القمریتان**» و ۱۳ بیت با «**الا ایها الركب الیمانون**» و ۱۰ بیت با «**الا ایها الکلبی**» و ۲۱ بیت با «**الا لیت**» و ۲۴ بیت با «**فیا ام لیلی**» و ۱۳ بیت با «**بنی عم لیلی**»، ۱۳ بیت با شکوه الیها» و سرانجام ۱۷۶ بیت با «**خلیلله**» و غیره آغاز می شود. این شعر در شگفت انگیز بودن منحصر به فرد است، ولی در روایت والبی پاره هایی که شبیه بدانند، کم نیستند. این خود نشان می دهد که هنوز چقدر کار ظریف و پیچیده و توانفرسا باید در مورد اشعار منسوب به مجنون صورت گیرد تا بتوان از میان آنها هر چند با تردید، اشعار اصیل را جدا کرد. برای این کار باید نه تنها روایت والبی، که تاکنون تنها دیوان مکتوب وی به شمار می آید، بلکه نوشته های زیادی نیز به کار گرفته شود که به نام وی در منابع مختلف آمده است و به اختصار در بالا بدان اشاره شد.

- البته این کاری مشکل و پیچیده است ولی نومید کننده نیست. بعضی از نمونه هایی که ذکر شد نشان می دهند، که دانش امروز ما دلایل مشخصی در دست دارد که در یک رشته از موارد می توان به نتایج کاملاً موثقی دست یافت. به موازات این کار، یعنی مواردی که قبلاً ذکر شد، موضوع بررسی وزن شعر را هم نباید فراموش کرد. مانند همه شعرایی که از میان اعراب بدوی برخاسته اند {۷۲}، **مجنون وزن شعری به خصوصی دارد که به نسبت با دیگران بیش از همه دارای بحر طویل است** (در یک نسخه خطی دیوان مجنون از ۱۶۲ قطعه شعر وی، ۱۳۰ قطعه در بحر طویل سروده شده است! مقایسه کنید با: گزارش های سمینار های زبان های شرقی، ج ۱۴، شماره ۲، برلن، ۱۹۱۱، ص ۱۷۲-۱۷۴)

- مسلم است که اگر در میان اشعار مجنون اشعاری بیابیم که در بحر رمل یا متقارب سروده است، باید فوراً آنها را رد کرد، بدون آنکه نیازی به دقت در مضمون آنها باشد. در میان آنها پاره ای جعلیات سطحی موجود است (مقایسه کنید با رشر، «درباره نسخه خطی استانبول»، در گزارش های سمینار های زبان های شرقی، ج ۱۴، شماره ۲، ۱۹۱۱، برلن، ص ۱۷۴، توضیح ۱). به هر صورت با وجود تمام مشکلات، باید درباره ابیات منسوب به مجنون با توجه به تاریخ داستان وی مطالعه کرد، حتی اگر در دوران اولیه این داستان بر اساس اشعار وی نوشته شده باشد بدون این مراحل توسعه و تکامل بعدی تاریک می ماند و **هیچ گونه اطمینانی نسبت به قطعی بودن نتایجی که به دست می آید نمی توان داشت.** در حال حاضر، یعنی قبل از انجام دادن یک چنین بررسی ، دوران اولیه داستان را تنها به طور فرضی و تقریبی می توان چنین باز سازی کرد.

- در نیمه دوم قرن اول / هفتم، در عربستان مرکزی، در میان اعراب شمالی شاعری ملقب به مجنون از قبیله عامر زندگی می کرد. او با موضوع اصلی شعر خود به جریان عشق عذری که در عربستان آن زمان در میان اعراب بدوی رواج داشت پیوست و بیشتر اشعارش را در وصف لیلای خود سرود. توجه محافل دربار بنی امیه در سوریه بدین جریان و داستان های مربوط به عشق های افسانه ای زوج های دلداده ای سبب اولین کوشش ها برای جمع آوری اشعار و اخبار مربوط به او گردید.

- بر اثر توسعه قدرت عربستان، اختلاف میان قبایل عرب های شمالی و جنوبی افزایش یافت، و این باعث شد که مجنون به عنوان رقیب شعرای مشهور قبایل جنوبی عذری اهمیت یابد. در همان نیمه اول قرن سوم/ نهم، درباره مجنون داستان های مغرضانه جمع آوری شده بود وجود داشت که حاصل کوشش درباره توضیح و تفسیر اشعار وی بود. و در اندک زمانی اشعاری که از دیگر شاعران به او نسبت داده شده بود بدان ها افزوده شد. در آغاز قرن چهارم/ دهم چندین نسخه خطی درباره مجنون و لیلی شناخته شد و دلیل آن هم توجه خاصی بود که در آن زمان خلفای عباسی بدین گونه داستان ها پیدا کرده بودند.

آغاز قرن چهارم/ دهم

- در اواسط قرن چهارم/ دهم نویسنده کتاب اغانی آنها را جمع آوری کرد و به ما این امکان را داد که داستان اولیه ان را بازسازی کنیم. در دوران پس از آن، تنها اشعار مجنون است که مرتباً رو به گسترش می رود و حتی تا زمان ما ادامه می یابد و گاه ابعاد حیرت آوری پیدا می کند. هر مرحله ای از این داستان شایسته بررسی عمیق است و تنها از این راه می توان به نتایج کاملاً مطمئنی دست یافت.
- هدف این بررسی که ما انجام دادیم تنها این بود که پاره ای از خطوط اصلی کاری را که بعدها باید انجام شود، مشخص کنیم و راه را برای مطالعات بعدی هموار سازیم.

## نتیجه گیری و اظهار نظر مترجم آلمانی

- به نظر من کار اساسی و عالی و بسیار جالب دانشمند روسی در پاره ای نکات نیاز به تکمله دارد. به نظر من چنین می آید که این فکر کراچکوفسکی در مورد این که اعراب شمالی مجنون را به عنوان رقیب در برابر شعرای احساساتی جنوب قرار داده اند، شاید کمی اغراق آمیز است. این که برای اعراب شمالی داشتن سراینده شعر شوق عذری واقعا هدف پر ارزشی بود، برای ما مسلم نیست. چه «مفاخر» در میان قبایل معمولا مفهوم دیگری داشت علت این که مجنون توانست بر رقبای خود فایق آید.

- شاید مربوط به خاصیت عشق او بود که او از قیس و عروه و دیگران متمایز می کرد، ولی برای کراچکوفسکی چنین تفاوتی مطرح نیست اما این تفاوت وجود دارد و عبارت است از توجه به معشوق از راه اندیشه که حال جذبه دارد و اساسا هیچ گونه اظهار حیات دیگری باقی نمی ماند. لذا روایت شده است که بین مجنون و جهان خارج تنها از راه نام لیلی ممکن بود که رابطه ایجاد کرد. محو کامل و فنا شدن در احساس حالتی است که انسان مشتاق آن است. ولی بدون از بین بردن حیات، تنها در عالم خیال تحقق پذیر است ین نوع خیالبافی سبب می شود که امثال مجنون به وجود آیند که حقیقتا مغلوب قدرت عشق می شوند و به کلی از پای در می آیند.

- صفت دیگری که مجنون را از سایر عذریها متمایز می سازد این است که جذب شمع در او از وجود واقعی معشوق جدا می شود و حیات درونی وی را کاملاً فرا می گیرد و به این ترتیب، شخصیت او بهترین الگو است برای تجسم حالات روحی عرفانی. به همین جهت عرفا خیلی زود تحت تاثیر وی قرار گرفتند.

- شبلی صوفی مشهور (۳۳۴-۲۴۷ / ۹۴۵-۸۶۱) در یکی از مواعظ خویش مجنون را نمونه عارفی واقعی معرفی می کند که درونش چنان آکنده از وجود حق است که خود را به عنوان حق معرفی می کند و جهان خارج را تنها از راه حق می بیند: «این مجنون بنی عامر، وقتی از او سراغ لیلی گرفته می شد، می گفت من لیلی ام و او با تصویر درونی لیلی نست به لیلی زنده بیگانه شده بود، به طوری که دائما (در درون خود) با لیلی بود و این باعث می شد که هر چه جز لیلی بود از یاد می برد و همه چیز را از طریق لیلی می دید.

- چگونه کسی می تواند ادعا کند که خدا را دوست دارد، در حالی که سالم و در کمال قدرت تشخیص است و (در همه حال) به سوی آنچه می داند و بدان معتاد است و به سوی هوای نفسانی خود باز می گردد (سراج، اللمع، ص ۳۶۰) بخش دوم کتاب اللمع (ص ۳۶۸) مجنون را نمونه کسی معرفی می کند که مقهور اندیشه «الله» است و همه جا در جهان خارج تنها (او را) می یابد: «...چون مجنون بنی عامر، وقتی که بهایم را می دید، می گفت لیلی! وقتی که کوه ها را می دید می گفت لیلی! وقتی که انسان را می دید می گفت: لیلی! و غیره»

- شبلی معاصر خلیفه مستعین و مقتدر است که در دوران خلافت آنان توجه به داستان های عشقی از نو زنده شد (بنگرید به آنچه پیش از این گفته شد، ص ۱۵۴) اینکه توجه به داستان لیلی و مجنون در دربار خلفا با توجه عرفا به همین داستان در ارتباط بوده باشد به زحمت قابل اثبات سات، ولی اینکه تصوف خیلی زود از میان عذری ها تنها او را به عنوان نمونه قهرمان تجراب درونی برگزید، نشان می دهد که روش او در دریافت عشق به کلی با احساس عشق سایر شعرای عذری فرق داشت و این تمایز خاص از همان لحظه به محبوبیت مجنون کمک کرد که توانستند او را درست بشناسند و ارزیابی کنند. این مطلب دیرتر از **نیمه دوم قرن سوم/نهم** همزمان با شبلی اتفاق نیفتاد. شاید هم همین خصوصیت و دیوانگی مجنون دلیل اصلی آن است که چرا شعرای پیشین در مقایسات خویش نام مجنون را نمی بردند.

## یادداشتها

۱. سفرنامه ناصر خسرو، با مقدمه و ترجمه برتلس (E. Berteles)، مسکو-لنینگراد، ۱۹۳۳، ص ۱۷۳.
۲. آلیس گیبون، «با پسران عجر در میان اعراب بدوی سوری، در مجله جغرافیا، ج ۷۱، شماره ۳، مارس ۱۹۳۹، ص ۱۵۱؛ (قیس بن ملوح بن مزاحم در بنی جعد، لغتنامه دهخدا، م.م.).
۳. مقدمه دونایوسکی (E. Dunajevski) بر دیوان شعر لیلی و مجنون، ترجمه گلو با (A. Globa)، مسکو، ۱۹۳۵، ص ۱۷. منبع این خبر گویا کتاب آینه محمد حجازی است که در تهران چاپ شده است، ص ۶۰ تا ۶۸. بنابه تذکر خاورشناس داتمارکی گرین؟ در مورد سندی به خط میخی با همین داستان (منظور قطعه‌ای ادبی است به نام «دعوا بر سر لیلی و مجنون» در آینه حجازی، چاپ تهران ۱۳۲۷، ص ۱۸۱ تا ۱۸۵. در ص ۱۸۴ یکی از مخاطبین «خاورشناسی است دانمارکی به نام گرین (Grien) که اصولاً وجود خارجی ندارد». تمام مطلب جعلی است و واقعاً هم به طوری که آقای گرونیک (Kaare Gronbech) به من گفت چنین خاورشناسی نبوده است... مترجم آلمانی).
۴. مبتنی بر نسخه چاپی دخویه (M. J. de Goeje)، چاپ ۱۹۰۴.
۵. هفت جلد اول در این مقاله بر اساس چاپ ناقص کتابخانه مصر در قاهره ۱۹۲۷ تا ۱۹۳۵ و مجلدات بعدی طبق چاپ بولاکر (Bulaker) ۱۲۸۵ هجری ذکر می شوند.

۶. من به نسخه نیکل (A. R. Nykl) (شیکاگو- بیروت) ۱۹۳۲ استناد می‌کنم.
۷. چاپ استانبول، ۱۳۰۱ هجری. منتخبات کاملاً مفیدی از این کتاب را پاره (R. Paret) در کتاب داستانهای عشقی عربی در دوران اوایل، کوششی در تاریخ ادبیات مقایسه‌ای (*Früharabische Liebesgeschichten, Ein Beitrag zur vergleichenden Literaturgeschichte*) برن، ۱۹۲۷ چاپ کرده است.

۸. تزیین الاسواق بتفصیل اشواق العشاق، قاهره ۱۳۱۹ (چاپهای دیگری نیز هست).
۹. آثار برجسته هر دورشته ضمن مقاله هلموت ریتز در مجله فقه اللغة (Philologica)، ج ۷، و «کتابهای فارسی و عربی درباره عشق جسمانی و عشق عرفانی» (مجله اسلام، شماره ۲۱، ۱۹۳۳، ص ۸۴ تا ۱۰۹) ذکر شده است.
۱۰. الکامل، تصحیح رایت (Wright)، لایپزیگ، ۱۸۹۲-۱۸۴۶.
۱۱. کتاب الموشی، تصحیح برونو (R. Brünnow)، لیدن، ۱۸۸۶.
۱۲. العقد، چاپ بولاکر، در ۳ جلد، ۱۲۹۳ هجری.
۱۳. الامالی، در ۴ جلد، چاپ کتابخانه مصر، در قاهره، ۱۹۲۶.
۱۴. معجم ما استعجم، چاپ. و وستنفلد (Wüstenfeld) در ۲ جلد، گوتینگن، ۱۸۷۷-۱۸۷۶.
۱۵. در ۶ جلد، تصحیح و وستنفلد، لایپزیگ ۱۸۷۳-۱۸۶۶.
۱۶. فوات الوفيات، در ۲ جلد، تصحیح بولاک (Bulak) ۱۲۸۳ و ۱۲۹۹.
۱۷. نام مجنون در ج ۱ چاپ جوینبل (T. G. J. Juynboll) و ماتس (B. F. Matthes)، ۱۸۵۷-۱۸۵۲ ذکر شده است.
۱۸. من موفق شدم نخستین ۴ جلد ناتمام چاپ قاهره را ببینم، ۱۳۵۳-۱۳۴۸، و برای بقیه اولین چهار جلد چاپ بولاکر ۱۲۹۹ هجری را.

۱۹. در میان این نامها برای من کمتر از ۱۵ نام شناخته نیست که ۵ تای آنها تنها در لنینگراد است، ولی من اصولاً به نسخه قاهره استناد می‌جویم که در سال ۱۳۴۱/۱۹۲۲ منتشر شده است.

۲۰. برای من ۱۸ مورد معلوم است که ۴ تای آنها در لنینگراد است، ولی من بیشتر از دونسخه خطی Institut Vostokovedenija که روزن (W. R. Rosen) در کتاب یادداشتهای کوتاهی درباره نسخه‌های خطی عربی موزه آسیایی (سن پترزبورگ ۱۸۸۱، ص ۲۰-۲۰، شماره ۲۶۰ الف، شماره ۲۶۱ ب) آورده است استفاده کرده‌ام. ضمناً: بروکلمان، تاریخ ادبیات عرب، ج ۱، ص ۴۴؛ دور Havn. 285 را باید قلم گرفت. در کاتالوگ نسخه خطی کینهاگ تحت این شماره دیوان منجک پاشا آمده است. رجوع کنید به تاریخ ادبیات عرب، تحریر دوم، ج ۲ ص ۳۵۷.

۲۱. در مجموعه‌ای که من دارم دونسخه خطی هست که روماسکویچ (A. A. Romaskevič) از ایران با خود آورده است.

۲۲. چاپ مارگولیوژ (Margoliouth)، ص ۵۷۷-۵۷۸؛ نسخه خطی انستیتوی (Vostokovedenija) برگهای ۴۵۱-۴۵۲ ب. رجوع کنید به ثبت جدول انساب قبایل و خاندانهای عرب، نوشته و وستفلد، گوتینگن ۱۸۵۳، ص ۸۶ (اسد بن خزیمه) و ص ۴۶۰ (والد بن الحارث) و جدول (M).

۲۳. «... اخبرني ابو بكرنا العامري عن عبد الله بن ابي كريم عن ابي عمرو الشيباني عن ابي بكر الوالبي قال: ذكروا ان المجنون مرّ برجلين...»، مصارع العشاق، ص ۲۷۱ (مؤلف)؛ «الوالبي... هذه النسبة الى والبة وهي حي من بني اسد»، انساب، حیدرآباد، ج ۱۳، ص ۲۷۴-م.

۲۴. نسخه خطی دیگری در تاپ قاپی سرای، اندرون کولتورخانه سی ۱۴۳۷ موجود است (مترجم آلمانی).

۲۵. پرچ (W. Pertsch)، نسخه‌های خطی عربی کتابخانه سلطنتی گوتا، چاپ سوم گوتا ۱۸۸۱، ص ۳۹۵-۳۹۴، شماره ۱۸۳۶. ذکر عنوان آن در تاریخ ادبیات عرب، تحریر دوم، ج ۲، ص ۱۳۱ کاملاً درست نیست (رجوع کنید به المسامر. مترجم. آلمانی).

۲۶. E. G. Browne (فهرست نسخه‌های خطی اسلامی کیمبریج، کیمبریج ۱۹۰۰، ص ۱۵۹، شماره ۸۷۷).

۲۷. یاقوت، ارشاد الاریب، چاپ مارگولیوٹ، ج ۶، ص ۱۰۴، س ۹.

۲۸. الفهرست، چاپ فلوگل، ص ۱۴۸، س ۹-۴؛ رجوع کنید به کتاب منابع موسیقی عربی، گلاسگو ۱۹۴۰،

۲۹. یاقوت، ارشادالاریب، ج ۶، ص ۹۳، س ۲۰.
۳۰. یاقوت، ارشادالاریب، ج ۶، ص ۹۵-۹۳.
۳۱. ووستنفلد، تاریخ نویسان عرب و آثار آنان، گوتینگن ۱۸۸۲، ص ۸-۷ شماره ۲۷. رجوع کنید به ارشاد یاقوت، ج ۶، ص ۹۳، س ۲۰. یاقوت (ص ۹۴، س ۱) از قول مدائنی هم سال ۷۷۵/۱۵۸ را ذکر می کند.
۳۲. کان یضع اخباراً لبني أمية، یعنی: او اخباری به نفع بنی امیه جعل می کرد (مترجم آلمانی).
۳۳. اغانی، ج ۲: ص ۱، و ۹، س ۱۲، آمدی، المؤلف والمختلف، قاهره، ۱۳۵۴، ص ۱۸۹، شماره ۶۵۱ و ص ۱۹۰ شماره ۶۵۵.
۳۴. اغانی، ج ۳، ص ۱، س ۶، ص ۱۴، و س ۱۴ و ۱۶ و ص ۵، س ۹ و ص ۳۱، س ۱۲.
۳۵. اغانی، ج ۲، ص ۱، س ۵ و ص ۴، س ۱ و ص ۵، س ۹ و ص ۷، س ۵: المرزبانی، معجم الشعراء، قاهره، ۱۳۵۴، ص ۴۷۶.
۳۶. اغانی تنها مزاحم بن الحارث المجنون را ذکر کرده است. -م.
۳۷. آثار شعری مزاحم عقیلی، تصحیح و ترجمه کرنکوو (F. Krenkow)، لیدن ۱۹۲۰.
۳۸. ج ۱، ص ۱۸۹، س ۱۴: رجوع کنید به کرونوگرافیا اسلامیکا، نوشته کایتانی (L. Caetani)، ج ۱، شماره ۵۰، ص ۹۶۲.
۳۹. ج ۲، قاهره، ۱۲۸۳، ص ۱۷۲.

۴۰. نسخه خطی انستیتوی Vostokovedenija شماره ۷۷ (روزن (V. Rosen)، خلاصه یادداشتهای نسخه‌های خطی عربی موزه آسیایی، سن پترزبورگ، ۱۸۸۱، ص ۱۲۰-۱۲۳)، ج ۱، ص ۳۵۹.
۴۱. داستانهای چاپ بیروت از ۱۸۶۸، ص ۸۸. گفتار نیکلسون در دائرة المعارف اسلام، ج ۳، ص ۱۰۲؛ دومارینو (F. de Martino) و عبدالخالق بیگ سارویت، منتخبات داستانهای عشقی عرب، چاپ دوم، پاریس ۱۹۰۲، ص ۱۰۸؛ فرهنگ سرکیس، ۱۵۳۶.
۴۲. وصیف بطرس غالی، گلستان، چاپ دوم، پاریس ۱۹۱۳، ص ۲۴۷.
۴۳. قاموس الاعلام، ج ۳، قاهره ۱۹۲۸، ص ۸۰۲؛ فی حدود سنة ۱۶۰.
۴۴. وَحَجَّ بِالنَّاسِ فِي هَذِهِ السَّنَةِ أَبُو عَيْسَى بْنُ الرَّشِيدِ... م.
45. E. de Zambaur, *Manuel de généalogie et chronologie pour l'histoire de l'Islam*, Hannover 1927, p. 24.
۴۶. مقاله هوتسما (Houtsma)، در دائرة المعارف اسلام، ج ۱، ص ۷۵، مقاله کایتانی در کرونوگرافیا اسلامیکا، (در شماره‌های سال ۳۲)، ص ۴۲-۳۴۱.
۴۷. نووی، فرهنگ رجال، ج ۱، چاپ ووستنفلد، گوتینگن ۴۷-۱۸۴۲، ص ۳۸۷.
۴۸. ابن حجر، تهذیب التهذیب، جزء ۱۰، حیدرآباد ۱۳۲۷، ص ۴۹۲ (عبارتی است که در آنجا به کار رفته)، (کان یلی المساعی) با عبارت اغانی ج ۲، ص ۱۷، س ۱۶-۱۵ (سعی علیهم) مقایسه کنید).

۴۷. نووی، فرهنگ رجال، ج ۱، چاپ ووستنفلد، گوتینگن ۴۷-۱۸۴۲، ص ۳۸۷.
۴۸. ابن حجر، تهذیب التهذیب، جزء ۱۰، حیدرآباد ۱۳۲۷، ص ۴۹۲ (عبارتی است که در آنجا به کار رفته، (کان یلی المساعی) با عبارت اغانی ج ۲، ص ۱۷، س ۱۶-۱۵ (سعی علیهم) مقایسه کنید).
۴۹. کرونوگرافیا اسلامیکا، شماره ۳۸، ص ۱۰۵۸ تاریخهایی از ۸۰ تا ۹۰ به دست می دهد.
۵۰. اغانی «تیماء» نوشته و هکذا یاقوت (تیماء بالفتح والمد بلید فی اطراف...)..م.
۵۱. یافعی، مرآت الجنان، حیدرآباد ۱۳۱۷، ص ۱۶۷.
۵۲. جبل التوباذ است و مترجم آلمانی توجه نکرده است..م.
۵۳. کتاب شناسی، *Spisok rabot akad. J. Jul. Kračkovskago*، مسکو-لنینگراد ۱۹۳۶، در دسترس من نبود.

۵۴. حدیث الاربعاء، ج ۲، قاهره ۱۹۲۶، ص ۲۰-۱۶، ۵۳-۵۱، ۷۵-۷۷۲ ۱۳۲-۱۳۱.
۵۵. لوی دلاً ویدا، دائرة المعارف اسلام، ج ۴، ص ۱۰۷۱.
۵۶. به استناد کتاب الشیخ العبط، نوشته م. تیمور، قاهره ۱۹۲۶، ص ۲۵.
۵۷. رجوع کنید به نیکلسون، دائرة المعارف اسلام، ج ۳، ص ۱۰۲-۱۰۳.
۵۸. اغانی ج ۲، ص ۱۱، س ۱۴-۱۱. رجوع کنید به کتاب خلاصه تاریخ ادبیات عرب، نوشته رشر، ج ۱، ۱۹۲۸، ص ۲۰۸.
۵۹. اغانی، ج ۲، ص ۸۸، س ۳، ص ۹۰، س ۱۱، رجوع کنید ص ۱۶-۱۵، س ۹-۶؛ ابن قتیبه، ص ۳۶۱، س ۱۳-۳۶۸، س ۱۶. رجوع کنید به رشر ۲۱۲-۲۱۰؛ باسه (R. Basset) هزار و یک داستان، سروده ها و افسانه های عربی، ج ۲، پاریس ۱۹۲۶، ص ۱۰۹-۱۰۵.
۶۰. از جمله گاهی توصیفات واقعی دختران زیبایی را می توان دید، مثلاً قصه مجنون، ص ۱۳، س ۲۵-۲۴.
۶۱. «لما اطالوا عتابی فیک قلت لهم لا تکثروا کل هذا اللوم و اقتصدوا...  
قدمات قبلی اخو هند و صاحبه مرقش و اشتفی من عروة الکمده»-م.
۶۲. «وعروة لم یلق الذی قد لقیته بعفراء و النهدی ما انفجعت»-م.
۶۳. هر یک از داستانهای مجنون، چنانکه دیدیم، از قول جمعی و گاهی هم در منابع دیگر نقل شده است.

۶۴. ابن سراج، ص ۴۱۷، س ۳-۶؛ المفلطی، الواضح، تصحیح اشپیس (Otto Spies)، ۱۹۳۶، ص ۵۰، س ۵؛ پاره (Paret)، داستانهای عشقی عربی در دوران اوایل، ص ۴۲، ۱۱۵ و توضیح ۲۶، رجوع کنید به اغانی، ج ۱۴، ص ۵۱-۵۲ و فهرست، ص ۳۰۶، س ۲۴.
۶۵. به عقیده بروکلیمان، تاریخ ادبیات عرب، ملحقات، ج ۱، ص ۲۴۸، شماره ۳ الف از قدیمترین رمانهای عشقی عربی است.
۶۶. مقایسه کنید با نظر طه حسین (حدیث الاربعاء، ج ۲، ص ۲۱-۲۰). مطلب جالب در این مورد تناقضاتی است که در هزار و یکشب و داستانهای مندرج در مجموعه ابن سراج آمده و پاره در کتاب خود بدان اشاره کرده است.
۶۷. در مورد خالد بن کلثوم مراجعه کنید به: اغانی، ج ۲، ص ۲۷، س ۶. وی نوشته‌ای از اشعار مجنون در دست داشته است (انطاکی، ص ۵۸، س ۵-۶).
۶۸. در منابع اندلسی عنوان فوق به کتاب دوم منتقل می‌گردد. مقایسه کنید با بلاشر (R. Blachere)، پیشاهنگ فرهنگ عربی شرقی در اسپانیای قرن دهم، هسپری (Hespéris) ۱۰، ۱۹۳۰، ص ۲۷.
۶۹. شاید هم رساله قشیری (متوفی ۱۰۷۴/۴۶۵) باب المحبة، قاهره ۱۳۳۰، ص ۱۴۵ (مترجم آلمانی).
۷۰. طه حسین مطالب خود را درست بیان نمی‌کند، وقتی که می‌گوید در قرن اول و دوم نمایندگان اشعار عشقی، حتی جمیل، از مضربها (اعراب شمالی) بودند (رجوع کنید به حدیث الاربعاء، ج ۲، ص ۶۵).
۷۱. گلدزیهر به این مطلب دقیقاً توجه داده است (مطالعات اسلامی، ج ۱، هاله ۱۸۸۹، ص ۸۶).
-

۷۲. مراجعه کنید به یادداشتهای من در بارهٔ «ذوالرُّمَّه» شاعر دوران اموی در گزارشهای فرهنگستان علوم (Izvestni Akademija Nauk)، ۱۹۱۸، ص ۳۷۲، توضیح ۱.
۷۳. متأسفانه کراچکوفسکی منابعی دالّ بر اینکه در اوایل قرن چهارم / دهم اشعار عارفانه را به وی منسوب داشته‌اند، در اختیار ما نمی‌گذارد (مترجم آلمانی).